عرفان ۳

از حقیقت تا پندار

درنگی در زندگانی و باورهای سید حسین یعقوبی قائنی

علی محمد شاه حسینی

www.ebnearabi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

عرفان از حقیقت تا پندار
(۳)

درنگی در زندگانی و باورهای سید حسین یعقوبی قائنی

علی‌محمد شاه حسینی

عرفان، از حقیقت تا پندار (۳)

درنگی در زندگانی و باورهای سید حسین یعقوبی قائنی

علی‌محمد شاه حسینی

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۴۰۳
شمارگان: ۱۰۰۰
ایمیل: group_farasoo@yahoo.com
تلگرام: telegram.me/group_farasoo

فهرست مطالب

بخش دوم:

دیدگاه‌ها و مبانی اعتقادی سید حسین یعقوبی قائنی / ۴۱

مقدمه

تصوف حوزوی یکی از جریان‌های عرفانی - معنوی مرموز و خطرناکی است که تا عمیق‌ترین لایه‌های سنتی و سطوح فرهنگی جامعه، یعنی حوزه‌های علمیه و مراکز دینی تشیع نفوذ کرده و پایگاه‌های متعددی را در این مدارس و مجامع علمی - فرهنگی برای خود به‌پا کرده است. سردمداران و رهبران این جریان که در لباس شریف روحانیت قرار دارند، با دعاوی گزاف و بزرگی همچون رساندن اشخاص به فنای در ذات الله و در پوشش اخلاق و معنویت ظاهری، ضمن اینکه بخش مهمی از متشرعین و خواص را هدف گرفته‌اند، از میان تمام اقشار و آحاد جامعه مرید جذب می‌کنند.

رهبران و مؤسسان این جریان از دو جنبهٔ «مبانی اعتقادی» و «مبانی عملی» هیچ تفاوتی با دیگر صوفیان ندارند؛ ازاین‌رو، عنوان «تصوف» برای آنها انتخاب شده و چون در لباس اهل علم، به عضوگیری و انتشار افکار خود اقدام می‌کنند، پسوند «حوزوی» به اسم آنها افزوده شده است و ذیل عنوان «تصوف حوزوی» نقد و بررسی می‌شوند.

این جریان در تمام مبانی خود از فرقهٔ تصوف پیروی می‌کنند؛ به‌عنوان نمونه، در مباحث معرفت‌شناسی به شهودمحوری، در زمینهٔ توحید به

وحدت وجود و موجود و در آموزهٔ امامت به ولایت نوعیه باور داشته و شطح‌گویی و دیگر بدعت‌های صوفیان را در مکتب خود جمع نموده‌اند. همچنین در اعمال و کردارشان مانند دیگر صوفیان، به تبعیت مطلق از قطب، شریعت‌گریزی، سماع و... گرفتار شده و مهم‌تر از همه اینکه همچون دیگر فرقه‌های صوفیه، برای خود سلسله‌سند طریقتی برمی‌شمارند و همچون دیگر اقطاب صوفی به وصیت‌نامهٔ طریقتی باور دارند و مشروعیت مسلک خود را در گرو اثبات صحت و اتصال معنعن این وصیت‌نامه و ارائهٔ سند جانشینی از قطب سابق به لاحق عنوان می‌کنند.

رهبر یکی از طریقت‌های تصوف حوزوی در دوران معاصر، «سید حسین یعقوبی قائنی» (۱۳۰۳-۱۳۹۶ش) است. وی در لباس شریف روحانیت در مدت زمان نه‌چندان زیادی، بسیاری از عوام و خواص را فریفت، مرید خود ساخت و مبانی صوفیانهٔ خویش را در میان مردم منتشر نمود. پس از مرگ وی، هم‌اکنون رویکرد و مبانی سلوک صوفیانه‌اش که سلوکی جمال‌گرایانه و عاشقانه بود، توسط شاگردانی مانند «عبدالقائم شوشتری» و شاگرد ایشان «سید عباس موسوی مطلق» پی گرفته می‌شود.

سید حسین یعقوبی قائنی کتاب زندگی خودنوشتی را باعنوان سفینة الصادقین[1] در تیراژ وسیع منتشر ساخت که در آن عقاید و باورهایش را در قالب داستان و ذیل خاطرات زندگی بیان کرده است. بنابراین، هدف این نوشتار آن است که ضمن نقل وقایع زندگی او، عقاید، آداب و اعمال محل بحث و مورد مناقشهٔ ایشان را بررسی کند.

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، گنج معرفت، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.

بخش اول:
سرگذشت‌نامهٔ سید حسین یعقوبی قائنی

دوران آشفتهٔ کودکی و نوجوانی

سید حسین یعقوبی قائنی متولد خردادماه ۱۳۰۳ش. در شهر قائن (از شهرهای استان خراسان جنوبی و مرکز شهرستان قائنات در ایران) است و در سال ۱۳۹۶ش. در سن ۹۳ سالگی دار فانی را وداع گفت و در صحن حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در حجرهٔ شهید مفتح رحمه‌الله به خاک سپرده شد. سید حسین فرزند یک پیله‌وَر عامی به‌نام سید محمد بود که پدرش بیشتر اوقات در میان چادرنشینان و اهل قرا می‌زیست. عموی سید حسین، سید مهدی قائنی، از کارمندان دولت شاهنشاهی بود. خود سید حسین نقل می‌کند که پدرش از آب و چای غذای منزل عمویش تناول نمی‌کرد. با این وجود، هنگامی که سید حسین در سن هفت‌سالگی پدرش را از دست داد، همان عمو به منزل آنها آمده و با مادرش ازدواج می‌نماید و تمام مخارج زندگی آنها را تأمین و سید حسین تحت تکفل این ناپدری رشد می‌کند.[1] اما ازدواج عمو با مادرش ختم به‌خیر نشد و سید حسین در همان ابتدای زندگی، دوران کودکی سخت و طاقت‌فرسایی را پشت سر گذاشت و

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۵–۱۷.

ضربه‌های سنگینی خورد؛ چنان‌که خود می‌نویسد:

چون اخلاق و رفتار او (عمو) با مرحوم ابوی بسیار فرق داشت، می‌توانم بگویم که آن مرحومه [مادر] از شدت ناراحتی دِق کرد و از دنیا رفت و ما دیگر نتوانستیم با عمو زندگی کنیم و چه رنج‌ها و زحمت‌ها که متحمل نشدیم.[۱]

ابتلا به عشق مجازی

سید حسین علی‌رغم میل شخصی و باطنی خود، به مدرسه می‌رود و تا کلاس چهارم ابتدایی درس می‌خواند؛ ولی به‌خاطر اینکه «اغلب دوست می‌داشت در بیابان‌ها بگردد، میلی به درس‌خواندن نداشت و آن را رها کرد». وی از همان کودکی - بنابر گفتهٔ خودش - «بسیار اهل عشق و محبت بود و از داستان‌های عاشقانه بسیار خوشش می‌آمد، لذا کتاب‌های داستانی مانند امیرارسلان و ملک‌بهمن و امثالهم را می‌خواند». نکتهٔ قابل توجه این است که تمایل شدید به داستان‌های عاشقانه، منحصر و محدود به حیطهٔ فکر و نظر نماند و به‌تدریج جنبهٔ عملی پیدا کرد.

باری؛ سید حسین تنها دلیل ادامهٔ تحصیل خود را صرف تمایل به یک «نوجوان امرد و زیبارو» می‌داند و باصراحت تمام دربارهٔ عشق خود به او می‌گوید:

روزی از جلوی مدرسه عبور می‌کردم، در میان دانش‌آموزان پسربچه‌ای سیزده‌ساله توجه مرا به‌سوی خود جلب کرده، بی‌اختیار

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۸.

به او علاقه پیدا کردم؛ به‌همین جهت مجددا تمایل پیدا کردم به مدرسه بروم![1]

سید حسین یعقوبی قائنی ضمن تشبیه عشق خود به ماجرای لیلی و مجنون، با بهره‌گیری از قاعدهٔ «المجاز قنطرة الحقیقة» که از اصول فکری و نظری صوفیان است، چنین می‌نویسد:

خوشبختانه رفیقم نیز که به او علاقه‌مند بودم از قصه[های عاشقانه] بسیار خوشش می‌آمد و در زنگ‌های تفریح در کلاس را می‌بست و بنده برایش قصه می‌گفتم و این امر باعث انس و محبت بیشتر ما شد ... در اثر همین عشق و محبت [به او] ... برای کلاس پنجم اسم‌نویسی کردم... آن سال به اتمام رسید (و بعد از چندی رفیقم) بدون اطلاع بنده از قائن حرکت کرد و رفت و من آنقدر در عالم خواب گریه کردم که برادرم درحالی‌که متکای زیر سرم از اشک چشمم خیس شده بود، مرا از خواب بیدا کرد!

بلی، محبت حقیقی چنین است. مُحبّ را به محبوب متصل و از حال او متصل می‌سازد. سال‌ها بعد وقتی که در نجف، حال عشق و محبت فوق‌العاده‌ای به خداوند نصیبم شد، از خدای متعال خواستم که صورت آن عشق را در عالم ماده به من نشان دهد؛ شب در عالم رؤیا او را دیدم و وی مرا در آغوش گرفت.

سپس ضمن نقل چند حکایت دیگر از عشق‌های مجازی، اعتراف می‌کند «به عشق مجازی گرفتار شده بودم»:

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۰.

بعد از آنکه دوستم از قائن رفت، دیگر نتوانستم تحصیلم را ادامه دهم؛ لذا مدرسه را ترک کرده و با حالت غمگین زندگی می‌کردم.[۱]

سید حسین از این عشق مجازی به رفیقش که «احسان» نام داشت، دست برنمی‌دارد و در اقدام بسیار عجیبی، در جستجوی احسان جلای وطن کرده و راهی مشهد می‌شود تا شاید یکبار دیگر روی معشوق دیرین خود را مشاهده کند:

تمام دنیا برایم تنگ شده بود؛ لذا به هوای پیداکردن رفیق خود به مشهد رفتم و چون محل سکونت او را نمی‌دانستم در هر کوچه و خیابان به امید یافتن او می‌گشتم ... سرانجام محل سکونت او را یافتم ... مدتی در مشهد بودم هر روز به آنجا می‌رفتم و لحظاتی به در و دیوار منزل او نگاه می‌کردم! پس از گذشت سی سال، روزی این داستان را برای رفقا نقل کردم. یکی از آنها با علاقهٔ خاصی مصمم شد احسان را پیدا کند![۲]

تشابه سلوک عملی یعقوبی قائنی با احمد غزالی

با خواندن این ماجرای عاشقانه در سلوک عملی و زندگانی سید حسین یعقوبی قائنی، داستان‌های شاهدبازی و عشق جنون‌آمیز احمد غزالی به نوجوانان امرد زیباچهره به ذهن متبادر می‌شود. نقل است که افراط در شاهدبازی، خواجه احمد غزالی را به‌جایی رسانده بود که معتاد و مدهوش جمال امردان شده و برای دیدار شاهدان، شهرها را یکی پس از دیگری

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۱-۲۳.

۲. همان، ص۲۸ و ۲۹.

پشت سر می‌گذاشت؛ به‌طوری که هنگام ورود به شهری، تمام مردم آن منطقه می‌دانستند که به عشق دیدار رخسار کدام شاهد زیبارو به آن شهر پا نهاده است. فخرالدین عراقی در این رابطه چنین سروده است:

پسری داشت شحنه تبریز حسن او دل‌فریب و شورانگیز
خبر حسن او به شیخ رسید صبر و آرام از دلش برمید
اسب عزم از زمین ری زین کرد میل دیدار آن نگارین کرد[۱]

نقل است روزی خواجه احمد غزالی برای دیدن یک شاهد زیبارو، بار سفر بسته و از بغداد با پشت سرگذاشتن یک مسافت طولانی به شهر تبریز آمد. وقتی خبر آمدن او به مردم شهر رسید، همگان دانستند که خواجه احمد برای مشاهدهٔ فلان پسر به شهرشان آمده است؛ لذا چندی پیش از ورود غزالی به شهر، به دروغ شایعه کردند که آن پسربچه از دنیا رفته است تا از این طریق پای شیخ را از شهر خود قطع کنند.[۲]

آموزهٔ شاهدبازی در تصوف

برای توضیح بیشتر این مسئله، لازم است توضیح کوتاهی پیرامون شاهدبازی ارائه شود. مبنای شاهدبازی یا جمال‌بازی از رسوم کهن مکتب تصوف است و تاکنون در میان صوفیان به‌صورت گسترده رواج دارد. صوفیان مدعی‌اند برای رسیدن به خدا، انسان باید گوهر عشق را بچشد و آن را در جان خود بیدار کند. این عشق با رؤیت و گرایش به چهره‌های زیبای امردان

۱. عراقی، لمعات (کلیات عراقی)، ص۳۵۶.
۲. شمس تبریزی، مقالات، ص۳۲۶.

می‌تواند حاصل شود و صوفی، با مشاهدهٔ امرد، آتش عشق را در جان خود شعله‌ور می‌سازد. شاهدبازان صرفا از حشر و نشر، و تعامل و مصاحبت با زیبارویان هم‌جنس خود لذت برده و طبق ادعاهایشان، هرگز به آنها میل و نگاه جنسی ندارند. صوفیان در همین رابطه، قاعده‌ای به‌نام «المجاز قنطرة الحقیقة» را پایه‌ریزی کرده و بیان داشته‌اند که عشق مجازی انسان را به عشق الهی متصل می‌نماید. یعنی عشق‌ورزیدن به مخلوقات زیبارو، پل و راهی برای عبور انسان و رساندن او به خداوند است. اما علت اینکه از میان زنان و مردان زیبارو صرفا به مردان اکتفا می‌شود، این است که در عشق‌ورزیدن به مردان، هیچ خواستهٔ جنسی وجود ندارد و صرف عشق به صورت زیبای او، به‌عنوان مظهر جمال الهی مدنظر قرار می‌گیرد.

سلوک جمال‌گرایانه در مکاتب تصوف

مکاتب تصوف حوزوی ذیل چند عنوان تفکیک و تقسیم‌بندی می‌شوند؛ دسته‌ای از این مکاتب معرفت‌محور بوده و رسیدن به معرفت نفس را مهم‌ترین اصل سلوکی برای رسیدن به معرفت‌الله قلمداد می‌کنند که جریان منتسب به «صمدی آملی» در این دسته قرار می‌گیرند. دستهٔ دیگر بر ریاضت‌های طاقت‌فرسا متکی بوده و سختی‌دادن بر نفس سرکش را مهم‌ترین عامل کمال و بهترین راه وصول به فناء فی الله می‌دانند که «مرحوم سید علی قاضی رحمه‌الله» را می‌توان ذیل این دسته به‌شمار آورد. دستهٔ سوم سلوک محبت‌محور و عاشقانه را پایهٔ دعاوی خود قرار داده و سوارشدن بر مرکب عشق را «أَسرَعُ طُرُقٍ إِلی اللهِ» می‌دانند که جریان «یعقوبیه» منتسب به سید حسین یعقوبی قائنی ذیل این دسته قرار می‌گیرد. ازاین‌رو، سلوک

عاشقانه و جمال‌گرایانه که بخشی از آن در شاهدبازی تبلور می‌یابد، در مکتب یعقوبیه نقش محوری و اساسی داشته و رهبران این جریان همواره در سیرۀ عملی و مبانی نظری خود، بسیار به مسئلۀ «تعشق» و «محبت» تأکید و تکیه دارند.

از خدمت در ارتش رضاشاه تا فرار از علم‌آموزی

یعقوبی قائنی بعد از چندی به تهران هجرت کرد و شاگرد یک آهنگر شد و با دیدن یک سروان ارتش شاهنشاهی در پانزده‌سالگی، به خدمت ارتش پهلوی درآمد و با درجۀ گروهبان سومی، دورۀ آموزشگاه را به‌پایان رساند.[1]

خانوادۀ عامی‌و روستایی سید حسین و علاقه‌نداشتنش به کسب علوم و معارف دینی، سبب ایجاد پندارهای باطل و انحرافات دینی متعددی برای او شده بود که همین مسائل وی را به وادی فسق و فجور سوق می‌داد. به‌عنوان مثال، یکی از بزرگ‌ترین اشتباه‌های فکری او در آن ایام، چنین بود که می‌پنداشت تا سن بیست‌سالگی می‌تواند هر عملی، اعم از حرام و مکروهی را انجام دهد و انجام هر عملی برای او مباح است:

> در ایام کودکی از همسالان خود شنیده بودم که تا بیست‌سالگی برای انسان گناه نمی‌نویسند. بنده هم باور کرده، دنبال تقوا و علم نمی‌رفتم و تفحص هم نمی‌کردم که وظیفۀ دینی خود را به‌دست آورم؛ فقط منتظر بودم به بیست‌سالگی برسم و در آن وقت کلیۀ تکالیف دینی را یاد گرفته و عمل نمایم.[2]

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۱.

۲. همان، ص۳۲.

ندای درون و آغاز دوران درویشی

یعقوبی قائنی بعد از اخذ درجهٔ گروهبان دومی، به وطنش قائن بازگشته و عریضه‌ای به امام رضا علیه‌السلام می‌نویسد و از همین مقطع است که باب کشف و شهود بر او گشوده می‌شود؛ چنان‌که خود می‌گوید:

> پس از آنکه عریضه را به ارض اقدس طوس فرستادم، در خود انقلاب عجیبی می‌دیدم؛ گویا کسی با من حرف می‌زد.[۱]

در همین ایام بود که با یکی از همکاران خود برای ادامهٔ روند زندگی و تصمیماتش مشورت می‌کند؛ همکاری که بنا به گفتهٔ خودش، «پیر مردی جاهل و فاسق» بود؛ اما وی را به وادی دراویش فرقهٔ «خاکساریه» سوق داد. یعقوبی قائنی در این رابطه می‌نویسد:

> با اینکه او گرفتار جهل و هوای نفس بود و تکلیف خویش را نمی‌دانست... شعری خواند که حقیر از این شعر استفاده کردم که باید درویش شوم... لذا در همان ساعت لباس درویشی تهیه کرده و تصمیم گرفتم به‌سمت عراق حرکت کنم تا به‌واسطهٔ این لباس مرزبانان کمتر مزاحم شده مانع نشوند... در این اثنا کسی گفت: اول باید مرشد و راهنمایی پیدا کرده آنگاه قدم در راه نهی. لذا پرسیدم مرشد را باید در کجا یافت؟ گفتند: در کنار قبر آقا... . وضع آن منطقه طوری بود که اکثر اوقات عده‌ای درویش و فال‌گیر و احیانا قمارباز در آن اطراف می‌چرخیدند.[۲]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۷.

۲. همان، ص۴۰.

سید حسین بعد از اینکه برای یافتن مرشد و خضر طریق راهی محلهٔ رمالان و فساق می‌شود، درویش «پیر با محاسن حنایی و زلف پریشان» را یافته و برای سیر و سلوک دست به دامان او شده و طوق ارادت را بر گردن می‌نهد. مرشدی که خودش گرچه او را «نسبتا سالم» توصیف می‌کند، اما درعین‌حال اعتراف دارد که «به‌واسطهٔ عنایت حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام راهنمای خبیری بود!» قائنی می‌نویسد:

> در همان شب لباس‌های درویشی خوب و گرانبهایی پوشیده عینکی به چشم و کلاه پوستی مشکی بر سر و کشکولی که مزین به نگین فیروزه بود گرفته و به‌سمت خانهٔ مرشد حرکت کردم.

یکی از نصیحت‌های آن مرشد خاکسار به وی چنین بود:

> اما راجع به درویشی با هیچ‌یک از دراویش رفاقت نکن؛ زیرا اکثر آنها مردمان خوبی نیستند.[1]

سید حسین بعد از مدتی از مرشدش تقاضای تبرزین می‌کند و هنگامی که با جواب منفی او مواجه می‌شود، تمایلش به دراویش خاکسار کم شده و نسبت به آنها گمان بد پیدا می‌کند.

باز هم ندای درون و پیوستن به قشون بریتانیا

یعقوبی قائنی از اشتباه پیشین خود درس عبرت نگرفت و مجددا به ندای درون و شهود باطنی گوش سپرد؛ اما این‌بار ندای درونش گفت: «لازم نیست در این لباس (دراویش خاکساریه) باشی، تو پول داری مانند

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۴۷.

همهٔ مردم لباس عادی بپوش و از راه اهواز به‌سمت کربلا برو»! سپس ندای درون را دنبال کرده و لباس دراویش خاکسار را کنار می‌گذارد و قصد کربلا می‌کند.[1] او برای به‌دست‌آوردن پول و تأمین هزینه‌های سفرش، سخت به‌دنبال شغلی می‌گردد تا اینکه در مدرسهٔ آمریکایی‌ها در اندیمشک، به تعلیم رانندگی مشغول می‌شود تا به قشون امپراطوری بریتانیا ملحق شود![2]

ورود به حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف

سید حسین بالأخره هزینهٔ سفر به عتبات را تأمین کرده و راهی نجف اشرف می‌شود تا در حوزهٔ علمیهٔ آن شهر به تحصیل علوم دینی مشغول شود. وی بعد از ورود به حوزه، رفیق و همدمی مانند خود، به‌نام «نجابت شیرازی» را یافته و با وی انس و اخت می‌گیرد. اما چنان‌که خود نیز پیش‌تر گفته بود، هیچ علاقه‌ای به علم‌آموزی و تحصیلات عالیه و درس‌خواندن نداشت؛ درنتیجه در حوزهٔ علمیه نیز دل به درس‌خواندن نمی‌داد و مشی عرفانی و سلوک صوفیانهٔ خود را پیش می‌گرفت و در طول دوران طلبگی نیز با ادعای عشق به خدا، از تعلم و آموختن علم دین سخت فراری بود؛ چنان‌که خود می‌نویسد:

> با معرفی جناب نجابت نزد بعضی از اساتید رفته درس را شروع کردم؛ اما همین که مُدرِّس مشغول تدریس شد، حالم دگرگون شده و اصلا نمی‌توانستم استماع نمایم تا چه رسد به اینکه درس را بفهمم! بعد از مراجعه به استاد [انصاری همدانی] ایشان فرمود:

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۱.
۲. همان، ص۶۰.

من می‌دانستم که از این پس، درس‌خواندن برای شما مشکل خواهد شد؛ زیرا همین که کسی متذکر بعضی معانی شده، توجهش به عالم آخرت معطوف گشت و مقداری از حقیقت را دریافت نمود، علوم ظاهری در نظرش کوچک جلوه می‌کند و درس‌خواندن برایش دشوار می‌شود. خوشبختانه من وقتی متوجه این‌گونه معانی شدم که درسم تمام شده، از آموختن علوم ظاهری [منقولات و معقولات] بی‌نیاز شدم. قبل از آن، حتی به عرفان معتقد نبوده، بلکه مشغول نوشتن کتابی در رد عرفان بودم. ناگهان انقلابی در من به‌وجود آمد و وضعی شد که آن کتاب را پاره کردم و دور انداختم.[۱]

باز هم پیروی از کشف و شهود

عرفا اهمیت زیادی برای مکاشفات و خطورات قلبی خود قائل هستند؛ به‌طوری که تمام زندگی و کیفیت سلوک خود را طبق آن تنظیم کرده و پیش می‌برند و از خواب‌ها و شهودات خویش پیروی تام و تمام دارند؛ بدون توجه به اینکه ممکن است آن خطورات از جانب شیاطین و یا القائات نفسانی صادر شده باشد.[۲]

قائنی در طول زندگانی خویش، بارها از این ندای درون و مکاشفات تبعیت کرده و با اینکه بارها خطا و غلط‌بودن آن را می‌بیند، اما از آن دست برنمی‌دارد؛ لذا در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف نیز در عوض یافتن مسیر کمال

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۷۳ و ۱۷۴.

۲. عرفا در مقام ادعا، در مکاشفات خویش دخالت شیطان را احتمال می‌دهند؛ اما در مرحلهٔ عمل به همان مکاشفات به دیدهٔ حجیت محض نگاه می‌کنند.

و سعادت از تفقه و تأمل در آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، به‌دنبال خطورات قلبی و مکاشفات بوده است. او می‌نویسد:

> آنچه از ناحیهٔ حق و ملک به انسان القا می‌شود، به آن الهام می‌گویند و جایگاهش قلب است و علامت آن نورانیت خضوع رقت قلب و اطمینانی است که در آن، جای کمترین تحیر و تردیدی باقی نمی‌ماند.[1]

به‌طور کلی او در سراسر کتاب زندگی خودنوشتش، سعی دارد این مطلب را به مخاطب القا کند که به عوالم بالا و عرش الهی متصل بوده و هر انسانی مانند او، باید به ندای درونی و قلبی‌اش گوش فرا دهد تا مسیر کمال و هدایت را بیابد. به‌عنوان مثال، در مسئلهٔ یافتن استاد نیز از همین روش پیروی می‌کند و می‌نویسد:

> اکنون نیز می‌فهمیدم با اولین فردی که روبه‌رو می‌شوم باید از او تبعیت کنم... با آن نگاه جاذبه‌ای که با من بود از حرم بریده و به ایشان وصل شد.[2]

مخالفت با اجتهادهای مرسوم حوزوی

اگرچه سید حسین بعد از فرازونشیب‌های فراوان موفق شد وارد حوزهٔ علمیهٔ نجف شود، اما به‌دلیل اینکه از همان ابتدا علاقه‌ای به تعلیم و تعلم نداشت و روحیهٔ او با علم‌آموزی و طی تحصیلات عالیه همخوان نبود، علوم

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۴۹۹.

۲. همان، ص۲۵۲.

دینی و شرعی را ظاهر، قشر و پوستهٔ بی‌ارزشی برای دیانت می‌دانست و مدام در باب تضعیف اجتهاد و اکتساب علم دین سخن می‌گفت. ایشان با تفکیک ایمان و اجتهاد، طلاب را انسان‌هایی دنیاپرست و عاری از معنویت معرفی می‌کند و حتی طبق مذاق خود، معنای اجتهاد را نیز تغییر داده و می‌نویسد:

وقتی در آن زمان می‌دیدم غالبا سعی طلاب این است که خود را به درجهٔ اجتهاد برسانند و ایمان را اصلاً در حصول آن اجتهاد دخالتی نمی‌دهند، با خود می‌گفتم آیا صرف مجتهدشدن مقصود خدا و ائمه علیهم‌السلام است یا آیا مطلوب آن بزرگواران چیز دیگری است؟ آیا یک فرد غیرمسلمان اگر این درس‌ها را بخواند مجتهد نمی‌شود؟ با اندک تأملی درمی‌یافتم که اجتهاد به این معنا نمی‌تواند مطلوب باشد، بلکه به‌منزلهٔ شمشیری است که در دست راهزن قرار می‌گیرد![1]

بی‌نیازی از علم رجال و فهم روایات با ابزار مکاشفه

مواجههٔ عرفا با متون دینی، آسیب‌پذیرترین و خطرناک‌ترین نوع مواجهه با یک متن مقدس دینی است. آنها توانایی به‌دوش‌کشیدن بار تحصیل و مشقت تفقه در علوم دینی و جهد و کوشش در راه رسیدن به اجتهاد را ندارند؛ لذا خود را از بررسی سندی و دلالی روایات اهل بیت علیهم‌السلام و تفقه در متون مقدس دینی بی‌نیاز می‌دانند و با ادعای ارتباط مستقیم با عالم ملکوت، مدعی تمییز و تشخیص روایات صحیح از جعلی می‌شوند.

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۸۸.

بی‌نیازدانستن خود از علوم حوزوی همچون علم حدیث‌شناسی، رجال، درایه، ادبیات عرب و... سبب بروز انحرافات متعددی در این افراد می‌شود. کمترین انحراف در این باب، چنین است که به‌گمان باطل خود، برخی از روایات مجعول و موضوع صوفیه را به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده و طبق آن مشی می‌کنند و عوام را به صوفی‌گری دعوت می‌نمایند؛ درحالی‌که سیرهٔ قطعی و ثابت تمام فقهای عظام تشیع، این بوده است که با تلاش‌های شبانه‌روزی و طاقت‌فرسا، زحمت تحصیل علوم دینی را به‌جان خریده و با چنین دعاوی گزاف و راحت‌طلبانه‌ای، موجب بروز انحراف و بدعت در جامعهٔ دینی و مذهب تشیع نمی‌شدند.

یعقوبی قائنی مانند دیگر هم‌مسلکانش، میلی برای تحصیل علم و دانش از راه‌های مرسوم نداشت؛ لذا برای فهم دین و روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم به کشف و شهود رو آورد و چنین ادعایی را برای خود مطرح می‌کرد:

> خدای متعال نوری مرحمت کرده بود که بدون دقت در سند روایات و بدون مراجعه به کتب رجال، به محض اینکه روایتی را می‌دیدم متوجه می‌شدم که آیا از ائمه علیهم‌السلام صادر شده یا نه. حتی گاهی می‌فهمیدم از کدام‌یک از آن بزرگواران است.[۱]

این ادعای عجیب او مبنی بر بی‌نیازی از علم رجال و حدیث‌شناسی در میان صوفی‌مسلکان و شهودگرایان سابق از او نیز رایج بوده و ادعای جدیدی نیست؛ چنان‌که نقل است شیخ احمد احسائی، پایه‌گذار فرقهٔ انحرافی «شیخیه» - که به‌صراحت منهج خود را شهودگرایی معرفی کرده

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۴۴.

و می‌گفت: «طریق من (در کشف حقایق و معارف) مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال» -[۱] ادعا می‌کرد بدون بررسی سند روایت، به صرف دیدن محتوای یک نقل به صحت آن پی برده و متوجه می‌شد که این نقل از معصوم علیه‌السلام است یا خیر. در همین راستا، یکبار شیخ محمدحسن نجفی، صاحب کتاب ارزشمند فقهی جواهر الکلام، درصدد برآمد تا این ادعای خطرناک شیخ احمد را باطل کند؛ ازاین‌رو، حدیثی را جعل کرد و کلمات پیچیده در آن به‌کار برد و مفردات آن را درنهایت حسن و ترکیب آن را بسیار موزون قرار داد و سپس کاغذ را بالای دود و غبار نگه داشت تا کهنه و مندرس شود. آنگاه ورق را نزد شیخ احمد برد و گفت: حدیثی در دست دارم، ببینید آیا این حدیث کلام امام است یا جعل شده است؟ شیخ احمد آن را گرفت و بعد از اندکی مطالعه در جواب گفت: «این حدیث کلام امام است» و سپس درصدد توجیه آن برآمد. صاحب جواهر از آن مجلس بیرون رفت و ورق را پاره کرد.[۲]

ادعای نادرست اجتهاد

سید حسین یعقوبی قائنی در جای دیگری از کتابش می‌گوید که بزرگان و علمای نجف از ایشان مصرانه تقاضا داشتند که به تحصیل علوم دینی مشغول شده و دست از عرفان بکشد؛ اما او پاسخ منفی می‌داد و خود را مجتهد می‌دانست:

ایشان همچنان اصرار داشتند که حقیر بیشتر به کارهای علمی

---

۱. تنکابنی، قصص العلماء، ص۳۵.

۲. همان، ص۵۴.

بپردازم. سرانجام یک روز عرض کردم: مگر غرض از درس‌خواندن چیست؟ جز این است که انسان بتواند احکام خدای متعال را از ادله به‌دست آورد؟ عرض کردم: بنده این توانایی را به‌دست آوردم البته حال و حوصلهٔ جستجو و پیداکردن ادلهٔ احکام را ندارم؛ اما اگر کلمات علما و ادلهٔ احکام در اختیار من گذاشته شود، تکلیف خود را از آنها می‌فهمم.[۱]

البته وی در جای دیگر توضیح می‌دهد که اصرار فقها و مراجع نجف اشرف از ایشان برای ادامهٔ تحصیل و پیگیری دروس حوزوی نه برای اکتساب علوم دین بوده، بلکه برای این بود که قائنی اشکالات و اشتباه‌های مراجع تقلید در فهم و برداشت از روایات را به ایشان تذکر دهد:

[به من گفتند] از شما خواهش می‌کنم که در درس و مباحثات بنده حاضر شوید و این نه برای آن است که بیایید از من استفاده کنید، بلکه منظورم این است که اگر من در فهم روایات دچار اشتباه و خطا شدم تذکر دهید.[۲]

شاگردی مراجع و فقها نزد یعقوبی قائنی

از دیگر ادعاهای یعقوبی قائنی آن است که مانند معصومین علیهم‌السلام مستقیم از جانب خداوند علوم و معارف و حقایق عالم و بطون دین را دریافت می‌کند؛ ازاین‌رو برای فهم دین، به تعلیم و تعلم و خواندن دروس رایج و مرسوم حوزوی نیازی ندارد. ایشان در ادعای دیگری خود را استاد و

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۳۱.
۲. همان، ص۳۳۲.

راهنمای مراجع بزرگ تقلید می‌خواند؛ به‌طوری که آن فقهای بزرگوار از ایشان که در آن دوران طلبهٔ جوانی بیش نبوده، خواستار راهنمایی در سلوک معنوی می‌شدند. به‌عنوان نمونه، مدعی است که آیت الله سید هادی میلانی رحمه‌الله به ایشان گفت:

> شما هر قدمی‌که جلو می‌روید من هم آن یک قدم را پشت سر شما می‌آیم! سپس افزود: شما مانند حضرت موسی علیه‌السلام از طریق سمع کسب فیض می‌کنید. بنده کم‌کم احساس می‌کردم که دیگر نیاز چندانی به اشتغالات درسی ندارم و گاهی این معنا را خدمت ایشان (مرحوم میلانی) گوشزد می‌کردم.[1]

> [آقای میلانی به من] فرمود: هر وقت که قلبتان فارغ بود به قلب خود مراجعه کنید؛ ببینید کدام‌یک از اعمال مستحب برای من لازم‌تر و مفیدتر است؟ ... بلی کسی که طالب نجات خویش است، هیچ‌چیز مانع طلب او نخواهد شد و از هر چیزی در راه هدف خود استفاده خواهد کرد؛ حتی اگر مجتهد و درس خارج‌گو و کسی باشد که عن قریب به مرجعیت خواهد رسید باز هم حاضر است در امور معنوی با کمال تواضع ولو از یک طلبهٔ جوان استمداد و یاری بطلبد.[2]

قائنی در جای دیگر ادعا می‌کند که آیت الله میلانی با اصرار فراوان از ایشان دستورالعمل سلوک خواسته است و مدام از جانب ایشان اصرار و

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۲۷.

۲. همان، ص۳۲۸.

از جانب قائنی انکار! به‌گونه‌ای که چهرهٔ آن عالم فرزانه را همچون مریدی ترسیم می‌کند که برای اخذ دستورالعمل عرفانی، به‌دنبال وی راه افتاده و مدام تقاضای خود را تکرار می‌کند. یعقوبی قائنی می‌نویسد:

> آن عالم بزرگوار ... با کمال تواضع، علاقهٔ خود را در زمینهٔ اخذ این اعمال از بنده ظاهر ساخته و با خواهش‌کردن از حقیر فرمود: شما بفرمایید تا من انجام دهم! عرض کردم: نه من نمی‌گویم و از جا برخواستم. ایشان تا در منزل همراهم آمد و پیوسته می‌فرمود: شما بگویید تا من انجام دهم و بنده پاسخ می‌دادم: معذرت می‌خواهم، نمی‌توانم چنین چیزی بگویم.[1]

یعقوبی قائنی در ادامهٔ مذمت‌های خود نسبت به علوم حوزوی، پا را فراتر نهاده و بر این باور است که فقها و علما از کسب معرفت خدا بازمانده و تنها مشغول علوم ظاهری و قشری شده‌اند و در مقایسه با امثال ایشان حتی مجتهدین طراز اول نیز شاگردی کمترین محسوب می‌شوند. وی بارها بیان می‌دارد که علمای بزرگ به کمالات و علوم و مراتب ایشان غبطه خورده و شدیدا تمنای دستگیری از او را می‌کردند.[2] به‌عنوان نمونه، از یکی از علمای نجف اشرف چنین نقل قولی را بیان می‌کند:

> به من گفت: با مرحوم میرزای نایینی هم‌مباحثه بوده‌ام، با مرحوم آقاضیا عراقی هم‌درس بوده‌ام، با آیت الله بروجردی هم صیغهٔ اخوت خوانده‌ام ... ولی با همهٔ اینها امروز فهمیدم آنچه را خدای متعال

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۲۹.

۲. همان، ص۴۹۰.

به شما لطف فرموده، بنده به‌دست نیاوردم ... آقای میلانی بنده را جذب نکردند، ولی شما مرا جذب کردید.[۱]

درخواست پول از مردم و به‌دنبال زیرخاکی گشتن

همان‌طور که گذشت، سید حسین مدتی در فرقهٔ دراویش خاکسار به سلوک عرفانی مشغول بود. وی اگرچه اشاره می‌کند که بعد از مدتی آنها را رها کرد، ولی روش زندگانی صوفیان خاکساریه تا دوران طلبگی ایشان را رها نکرد. به‌عنوان نمونه، ازجمله ویژگی‌های نکوهش‌شدهٔ دراویش خاکسار، ترک کسب و کار و هرگونه زحمت و تلاش جهت جلب روزی و دست احتیاج به‌سمت خلایق درازکردن است. قائنی این روش مذموم و منفی را با رفیق خود، نجابت، در نجف اشرف نیز پیش می‌گیرد و به‌جای کسب و کار به طلب پول از دیگران می‌پردازد؛ چنان‌که خود می‌گوید:

> هر شب پس از نماز مغرب و عشا با آقای نجابت در صحن می‌ایستادیم و ایشان به طلبه‌هایی که از آنجا رد می‌شدند اشاره می‌کرد که پول دارید به ما قرض بدهید؟ از ده نفر یک نفر پاسخ مثبت می‌داد. پولی از او گرفته، نصف می‌کردیم و برای افطار چیزی تهیه کرده و به خانه می‌بردیم.[۲]

البته قائنی بعد از مدتی از این روش خسته شده و تصمیم می‌گیرد با کمک رفقا به‌دنبال یافتن گنج و زیرخاکی برود.[۳]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۴۸۸.

۲. همان، ص۲۴۵ و ۴۷۳.

۳. همان، ص۶۰۱.

یکی از مهم‌ترین فصل‌های بحث‌برانگیز در زندگی سید حسین یعقوبی قائنی، تلاش عجیب و جهد باورنکردی برای یافتن زیرخاکی و صَرف مدت‌های مدیدی از عمرش برای یافتن گنج و سکه‌های طلای باستانی است. وی در کتاب زندگی خود، فصل‌های متعددی را به این مسئله اختصاص داده و بارها از تلاشش برای یافتن گنج یاد می‌کند. او برای این کار از هر وسیله‌ای که توانسته بود، مدد گرفت؛ اعم از توسل به علوم غریبه، طلسمات و جنیان و برای یافتن زیرخاکی از هر شخصی که سراغ داشت کمک می‌گرفت.[1] اما علی‌رغم کرامت‌تراشی‌های متعدد و ادعاهای عجیب و غریب در مقامات عالیه و شئون ماورایی‌اش، هر بار که تلاش می‌کرده، دست خالی باز می‌گشته و به در بسته می‌خورده است.[2]

نزول روزی از عالم غیب

برخلاف نصوص صریح روایی و قرآنی پیرامون وجوب و لزوم تلاش و جهد برای کسب روزی، قائنی ادعا دارد به او الهام شده است که نباید به‌دنبال کسب رزق و روزی برود؛ بلکه خداوند بدون اسباب ظاهری، رزق و روزی مکفی از آسمان بر او نازل می‌نماید؛ همان‌گونه که بر حضرت مریم علیها السلام طعام نازل می‌نمود! این نوع الهام یا خواب‌هایی که ایشان می‌بینند، برآمده از همان طرز تفکر وی دربارهٔ به‌دست‌آوردن رزق و روزی است؛ چراکه ایشان از اساس به تلاش برای کسب روزی معتقد نبود؛ ازاین‌رو درپی آن نرفته و زندگی خود را صرف تلاش برای کسب اکسیر و زیرخاکی کرد و در خواب نیز

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۵۶.

۲. همان، ص۴۱۳.

همان اعتقاد درونی خود را مشاهده کرد. ایشان می‌نویسد:

> در خواب به من گفته شد: چرا انقدر خود را به زحمت می‌اندازی؟ ... ما از شما چنین چیزی نخواستیم. شما در خانه بنشین، ما خود اداره‌ات می‌کنیم. با دیدن این رؤیا قوهٔ سعی و تلاش نیز از من گرفته شد و مطمئن شدم دیگر وظیفه‌ای ندارم![۱]

جالب اینجاست که ایشان بعد از دیدن این خواب، توقع داشت شخصی از طرق غیرعادی طلایی کف دستش بگذارد؛ لذا به استاد خود آقای لاری گفت: «من فعلا بیست هزار دینار پول احتیاج دارم ... اگر می‌توانید این سنگ را طلا کنید».[۲]

رهاکردن اسباب عادی و تمسک به علوم غریبه

یعقوبی قائنی در تمام ابعاد زندگی‌اش هیچ‌گاه از طریق اسباب عادی به‌دنبال رسیدن به اهداف مدنظر خویش نبود و همواره به‌دنبال میان‌بری برای رسیدن به مقصد خود بوده است و همواره تمایل داشته رَه صدساله را در یک شب طی نماید. به‌عنوان مثال، برای کسب علوم به‌دنبال ریاضت‌های طاقت‌فرسا و کشف و شهود می‌رود و به خیال خویش بر تمام علوم احاطه می‌یابد و یا برای کسب رزق و درآمد، علی‌رغم اینکه اشاره دارد زندگی سختی بر عیال او می‌گذشت، به‌دنبال یافتن زیرخاکی رفته و مدتی نیز مشغول یافتن علم اکسیر می‌شود تا از طریق اکسیر و علم کیمیا بتواند

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۴۵۸.

۲. همان، ص۴۶۰.

طلا به‌دست آورد؛ اما در هیچ‌کدام از این موارد موفق نمی‌شود.[۱] درحالی‌که سید حسین در جای دیگری تصریح می‌کند که «علوم غریبه معمولا از طریق صحیح به‌دست نمی‌آید و ریاضت‌های خاصی دارد که اکثر آنها شرعا ممنوع است».[۲] اما با این وجود می‌نویسد:

> به‌دنبال مشکلات مادی که کمابیش ادامه داشت، سرانجام به این فکر افتادم که از خدای متعال به‌وسیلهٔ چون اسم اعظم یا دعای مستجاب برخواهم تا خداوند اسباب هرچه را که لازم دارم بدون درخواست از این و آن برایم فراهم سازد.[۳]

اتصال و ارتباط مستقیم با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

سید حسین یعقوبی قائنی گرچه مدعی است که مدت‌زمانی چند نزد مشایخ متعدد عرفانی ازجمله انصاری همدانی و سید علی قاضی تلمذ کرده و از آنها عرفان آموخته است، اما روحیهٔ ستایشگری از نفس و خودبرتربینی مانع از این می‌شود که هرکدام از آنها را استاد طریقت و خضر طریق معرفی کند و سعی دارد نحوهٔ سلوکش را مستقیما به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف متصل نماید و یگانه‌مرشدش را یک امام معصوم علیه السلام معرفی نماید؛ لذا می‌نویسد:

> حالی دارم که گویا غیر از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ‌چیز در وجودم نیست و می‌فرمایند: تو هیچ‌کس را احتیاج نداری نه آن را و نه این را، ما خودمان هستیم و تو را تربیت می‌کنیم.

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۴۳۱ و ۵۵۶.

۲. همان، ص۶۳۰.

۳. همان، ص۴۴۷.

وی می‌گوید که اساتید بزرگ عرفان و فقه مانند آیت الله گلپایگانی رحمه‌الله به او گفته‌اند:

امروز برای شما بر روی زمین نه انصاری لازم است و نه من. به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوسل باشید.[۱]

مخالفت علما و فقها با یعقوبی قائنی

ازآنجایی‌که علمای نجف و طلاب حوزهٔ علمیه به‌شدت با عرفان و تصوف مخالف بوده‌اند و همواره طریقت صوفیانه را در تضاد با شریعت و دین برمی‌شمردند، یعقوبی قائنی نیز آنها را دشمن درجهٔ یک خود می‌دانست و سعی داشت مراوده‌ها و تعامل‌های خود با آنها را به حداقل برساند. ایشان به‌شدت نسبت به طلاب علوم دینی موضع منفی داشته و در طول عمر از علما کناره‌گیری می‌کرد و حتی‌المقدور با آنها باب دوستی نمی‌گشود؛ چنان‌که خود دربارهٔ یکی از روحانیون فرهیختهٔ نجف اشرف می‌گوید:

بنده باب دوستی و رفاقت را با او باز نکرده، چندان گرم نمی‌گرفتم و علتش این بود که علما نوعا با عرفان مخالف بودند و این حقایق را قبول نداشتند؛ بلکه به‌شدت رد می‌کردند و همین که متوجه می‌شدند کسی در این مسیر قدم گذارده، بی‌تأمل برچسب صوفی بر او زده و نسبت به او انواع تهمت‌ها را روا می‌داشتند.[۲]

در همین راستا، وی در کتاب خود مطالبی را بازگو می‌کند که به‌وضوح

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۵۵.

۲. همان، ص۴۸۵.

تحقیر و مذمت علمای بزرگ و مراجع تقلید شمرده می‌شود. به‌عنوان نمونه، وی ادعا دارد که یکی از شاگردان مرحوم میرزا جوادآقا ملکی تبریزی، نظر ایشان را پیرامون مرجع تقلید بزرگ و مؤسس حوزهٔ علمیهٔ قم، شیخ عبدالکریم حائری رحمه‌الله، جویا شده و ایشان گفته است: «ایشان عوام خوبی است!»

قائنی سپس توضیح می‌دهد:

معنای عوامی که کسی مانند آقای ملکی می‌فرمایند، این نیست که سواد ندارد و عالم نمی‌باشد؛ بلکه نظرشان درعین‌حال که عالم‌بودن و صالح‌بودن ایشان را تأیید فرموده‌اند، این است که ایشان در عالم معنا از خواص نشده است.[1]

یعقوبی در موارد مختلفی به مخالف شدید علمای نجف، مجتهدان و متشرعان با آقای قاضی و هم‌مسلکان ایشان اشاره می‌کند؛ به‌گونه‌ای که خود می‌گوید این مخالفت‌ها گاهی اوقات به تفسیق و حتی تکفیر آنها نیز ختم می‌شد. وی در کتاب خود ضمن اشاره به اینکه «پیوسته مقدس‌نماها در تعقیب و ایذای ما بودند» چنین می‌نویسد:

یکی از اساتید که نزد او درس می‌خواندم، همین که متوجه شد می‌خواهم خدمت ایشان (آقای قاضی) مشرف شوم، خیلی سعی کرد که بنده را از ملاقات با آن مرحوم منصرف کند و از مطالب بازدارنده‌ای که می‌گفت، این بود که اینها سواد ندارند و مراجعه به اشخاص بی‌سواد صحیح نیست.[2]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۴۹.

۲. همان، ص۱۴۰.

ایشان همچنین اعتراف می‌کند که حتی طلاب دوست و نزدیک به آنها، در اسلام و شیعه‌بودنشان تردید داشته و آنها را مؤمن به دیانت دیگری غیر از اسلام می‌دانستند:

آقای نجابت با تعجب نقل کرد: یکی از شاگردانم که به او شرح لمعه تدریس می‌کنم، گفت: شما به دوازده دلیل از ما نیستید و دین دیگری اختیار کرده‌اید.[1]

سیمای یعقوبی قائنی در میان طلاب

نکتهٔ دیگری که باید به آن اشاره کرد، چهرهٔ مخدوشی است که یعقوبی قائنی بعد از اندک‌مدتی در میان روحانیون نجف اشرف از خود به‌جا گذاشته بود. این چهره به‌حدی مذموم و منفی است که حتی او را لایق شهریهٔ ماهیانه‌ای که به‌تمامی طلاب داده می‌شد نیز نمی‌دانستند، بلکه هرگونه کمک مادی و معنوی به وی را مصداق «اعانهٔ بر اثم» می‌دانستند؛ چنان‌که خود می‌نویسد:

آقای نجابت نقل کرد ... نزد یکی از علما بودم و چون گاهی توسط بعضی از تجار بین طلبه‌های خراسانی و قائنی پولی تقسیم می‌شود، به‌حسب تکلیف رفاقت، به آن آقا گوشزد کردم که آسید حسین از طلبه‌های قائنی است و وضعش چنین و چنان است. به محض اینکه اسم شما را بردم، یک عده از مقدسین که نزد ایشان بودند شروع به رد و تنقید کرده، حتی گفتند: کمک به این اشخاص اعانت بر اثم است![2]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۴۲.

۲. همان.

حال باید این سؤال اساسی پرسیده شود که آقای یعقوبی قائنی در میان مردم و علمای نجف چه می‌گفت و چه می‌کرد که چنین چهرهٔ منفی‌ای از خود به‌جا گذاشته و همگان او را مذمت و طرد می‌کردند و حتی از دادن شهریهٔ مختصری که از اولیات و بدیهی‌ترین لوازم زندگی یک طلبه است هم استنکاف می‌کردند! این مخالفت‌ها با یعقوبی به‌جایی رسیده بود که خود می‌گوید:

> بعضی از مقدسین برای تجسس فرستاده‌اند تا ببینند ما در خلوت چه انجام می‌دهیم.[۱]

طلاب و علمای نجف به‌اندازه‌ای نسبت به آقای قاضی و انصاری همدانی و شاگردان آنها بدبین بودند که وقتی یعقوبی قائنی به استاد خود می‌گوید این عرفا در نماز متحول و متغیر و منقلب می‌شوند، بلافاصله حرف او را قطع کرده و با عصبانیت شدیدی می‌گوید:

> یعنی چه! برای اینها در نماز شیطان تجلی می‌کند. خدا کجا بود؟![۲]

قائنی به‌اندازه‌ای اساتید عرفانی خود را قبول داشت که حاضر بود با آنها راهی جهنم شود؛ او می‌نویسد:

> اگر انسان به‌خاطر محبت خدا و دوستی اولیای خدا به جهنم می‌رود، بگذار برود.[۳]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۴۲.

۲. همان، ص۱۴۵.

۳. همان، ص۱۴۶.

ایشان در جای دیگر از کتاب خود بیان می‌دارد که مجتهدان نجف، آقای همدانی و دیگر اساتید او را باعنوان صوفی می‌شناختند و به‌شدت مردم را از راه و روش آنها برحذر داشته و آنان را گمراه و ضال و مضل می‌خواندند:

> روزی سه تن از اقوام ما که هر سه عالم و قریب به اجتهاد یا مجتهد بودند بعد از آنکه متوجه شدند بنده در راه عرفان قدم گذاشته و با آقای انصاری آشنا شدم، برای هدایت حقیر به منزل ما آمدند و گفتند: آسید حسین! شنیده‌ایم شما با یک صوفی رفت‌وآمد دارید! بعد هم اشکالاتی کرده از هر سو مرا مورد حمله قرار دادند.[1]

نکتۀ بسیار مهم این است که قائنی درعین‌حالی که اعتراف دارد «آنان به‌حسب ظاهر اهل فضل و به اصطلاح ملا بودند و بنده نیز معلومات کافی برای بحث با آنها نداشتم»، اما باز هم حاضر نیست سخنان منتقدان را بپذیرد و حتی‌الامکان از ملاقات با مجتهدان و علمای شریعت اجتناب می‌کند.[2]

یکی از اساتید حوزوی یعقوبی قائنی بعد از اینکه مطلع می‌شود او با جناب آقای قاضی ملاقاتی داشته است، بدو می‌گوید:

> یک نفر داشتیم که به او امید دیانت می‌رفت، ولی افسوس که از دست رفت.[3]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۴۷.

۲. همان، ص۱۴۹.

۳. همان.

برپایی محافل صوفیانه

ازجمله اعمال سید حسین یعقوبی قائنی که به اعتراض و انتقاد علمای نجف منجر شده بود، برپایی محافل صوفیانه بود. در این محافل معمولا به خواندن اشعار حافظ مشغول می‌شدند:

جلسه‌ای داریم که آنجا شعر حافظ خوانده می‌شود.[۱]

این درحالی‌ست که محافل عرفانی قائنی و دوستانش که به انتقاد شدید فقهای نجف منجر شده بود، صرفا به‌خاطر قرائت چند بیت از اشعار حافظ و رومی صوفی نبود، بلکه در اثنای این جلسه‌ها، اعمال و سنت‌های صوفیانه برپا می‌شد و کلماتی بر زبان جاری می‌گشت که آشکارا کفرگویی و خلاف شرع تلقی می‌گردید که همین مسئله خشم متشرعان علیه آنها را برانگیخته بود. سید حسین به گوشه‌ای از اتفاقاتی که در این جلسات و یا خارج از آنها رخ می‌داد، اشاره کرده است:

در آن جلسه حالت سُکر عجیبی به من دست داد؛ به‌طوری که از حالت عادی خارج شدم پی در پی دست‌هایم را بالا می‌بردم و می‌خواستم آن را قبض کنم در آغوش بگیرم؛ می‌گفتم آخ قربانت بروم هم گریه می‌کردم و هم می‌خندیدم... فهمیدم که به وحدت نفس رسیده‌ام. وحدت نفس حالی است بسیار لذت‌بخش و خطرناک. یکی از خطراتش این است که چون انسان می‌تواند بر سایر نفوس اثر بگذارد ... اگر در آن حال بماند، چه‌بسا ادعای قطبیت یا بابیت کند ... در نماز جماعت جناب آقای گلپایگانی قد قامت الصلاة و

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۴۵.

تکبیر و سایر اجزای نماز را از ایشان نمی‌شنیدم، بلکه گویی صدای حق تعالی در گوشم نواخته می‌شد و چنان وجد و نشاطی داشت که با هیچ لسانی نمی‌توان بیان کرد. با این صوف چگونه می‌توانستم از آن مرحله رد شوم.[1]

همو در جای دیگر می‌نویسد:

گاهی سرور و بهجت و حالت سُکر پیدا می‌کردم و خلاصه وضع عجیبی بود ... بعضی از اهالی از وضع ما تعجب کرده، مات و مبهوت تماشا می‌کردند ... مدتی در این حال غیرعادی بودیم.[2]

این گزارش‌ها به گوش علمای نجف می‌رسید و آنها نیز متوجه شده بودند که در این محافل، اعمال عجیب و غریبی مانند حالت‌های سُکر و مدهوشی، وجد و جذبه و... از یعقوبی قائنی و رفقایش انجام می‌شود. اعمالی که رد پای آن را فقط در مجالس و محافل فرقه‌های ضالهٔ صوفیان می‌توان یافت و به‌هیچ‌وجه در شأن طلاب علوم دینی و شاگردان مکتب امام صادق علیه‌السلام نیست؛ ازاین‌رو علمای نجف با طیف سید حسین یعقوبی قائنی، نجابت شیرازی و اساتیدشان از در مخالفت وارد شده و حتی شهریهٔ آنها را قطع کردند تا پای این افراد از حوزه‌های علمیه قطع شده و نتوانند عوام‌الناس را در دام تصوف گرفتار کنند. سید حسین در جای دیگر احوال این افراد در محافل عرفانی - صوفیانه را به برق‌گرفتگی تشبیه می‌کند و می‌نویسد:

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۷۸.

۲. همان، ص۴۷۵.

در حضور جناب آقای انصاری نشسته بودم. رفقای ایشان حالت وجدی داشتند و گاهی در اثر کثرت وجد و نشاط محبت از بعضی از آنان حرکات و حالات مشابهی حال کسی که ناگهان از چیزی بترسد یا برق او را بگیرد ظاهر می‌شد.[۱]

به‌طور کلی، قائنی در جای‌جای سفینة الصادقین، از حالت‌های عجیب و وجد و جذبه‌های صوفیانه‌اش سخن گفته و نکتهٔ جالب‌تر این است که این حالت‌های غیرمعمول را نشانهٔ تجلی خدا و رؤیت حقایق و دریافت الهام می‌پندارد. به‌عنوان نمونه:

در قلبم تجلی‌ای شد و صفت حیات حق تعالی برایم جلوه کرد؛ به‌طوری که حیات را در تمام اشیا می‌دیدم در اثر این تجلی حالی پیدا کردم که از کثرت وجد و نشاط ریگ یا پاره‌سنگ کوچکی را برداشته و مثل آب‌نبات می‌جویدم و می‌خوردم و آن‌چنان لذت می‌بردم که نمی‌توان بیان کرد.[۲]

وی در بیان یکی دیگر از حالت‌های جذبهٔ خویش، مدعی می‌شود که مورد عنایت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف قرار گرفته است و می‌گوید:

ناگهان از ناحیهٔ امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف نظر خاصی شد و با اینکه نه کسی را می‌دیدم و نه صورتی در کار بود، درک کردم که نظر خود آقاست و از کثرت وجد و انبساط و خشوع روی زمین افتاده و چنان لذتی می‌بردم که می‌خواستم خاک‌های زمین آنجا را در دهان بریزم.[۳]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۳۱.

۲. همان، ص۳۱۱.

۳. همان، ص۳۵۲.

بخش دوم:

دیدگاه‌ها و مبانی اعتقادی

سید حسین یعقوبی قائنی

در این بخش برخی از آداب، اعمال و عقاید صوفیانه که سید حسین یعقوبی قائنی در کتاب سفینة الصادقین بازگو کرده است را نقل می‌کنیم تا علت مخالفت مراجع و فقهای ایران و عراق با جریان یعقوبیه آشکار شود.

خداشناسی

سید حسین یعقوبی قائنی در خداشناسی از صوفی‌ها تأثیر پذیرفته بود و همانند آنها به مسئلهٔ وحدت وجود و موجود باوری راسخ و عمیق داشت. او این دیدگاه را طبق اصول معرفت‌شناسی صوفیه و از رهگذر کشف و شهود به‌دست آورده بود نه تأمل در آیات و روایات و براهین کلامی و فلسفی. ایشان اگرچه در مباحث عرفان نظری و فلسفی مهارت خاصی نداشت و دربارهٔ اصول اعتقادی صوفیانهٔ خود زیاد سخن نمی‌گفت، اما اعتقادش به وحدت شخصیهٔ وجود را به‌صراحت بیان می‌کرد:

> ما در واقع هستی‌نما هستیم و در عالم فقط یک حقیقت و یک هستی وجود دارد. هستی موجودات نیز از خودشان نیست؛ بلکه آنها از آثار آن هستی می‌باشند نه عین آن. برای تقریب به ذهن می‌توان رنگ‌های مختلف قوس قزح را درنظر گرفت ... آن رنگ‌ها

> در عین حالی که هست و وجود دارد، اما اثری است از نور خورشید و در واقع خودش هیچ نیست ... حقیر نیز پرتو هستی را در خود احساس می‌کردم؛ تقریبا همین‌طور که اگر با آن در عالم تعقل و تفکر سیر می‌کردم از خود به حقیقت خودم می‌رسیدم. خداوند قابل تصور نیست که انسان را در ذهن بیاورد، اما انسان خودش را می‌تواند تصور کند و با هستی خودش سر نخی به‌دستش می‌آید که می‌تواند در تمام حالات و نماز و عبادات، همین حال را داشته باشد. یعنی از خودش غافل نشده و جای دیگری نباشد؛ بلکه دائما با خودش باشد تا به این حال به‌صورت ملکه درآید.[1]

قائنی با بیان برخی از مبانی وحدت وجود و طرقی که انسان را به فهم این نظریه می‌رساند، تصریح می‌کند که ابتدا باید به آن ایمان آورد تا سپس فهمیده و درک شود. دقیقا مطابق کلام مسیحیان که در توجیه نظریهٔ خلاف عقل و بداهت «تثلیث و سه‌خدایی» خود، می‌گویند ابتدا باید به تثلیث ایمان داشته باشید تا بعد آن را درک کنید؛ چنان‌که «آنسلم قدیس» شعار ایمان بیاور تا بفهمی را مدام بر زبان جاری می‌کرد. یعقوبی نیز در همین راستا می‌گفت:

> قبول‌داشتن این حقایق در موفقیت سالک نقش مهمی را داراست. بعضی از بزرگان عقیده دارند مادامی که سالک اعتقاد به توحیدی که عرفا معتقدند نداشته باشد، وصول به آن هم برایش میسر نیست.[2]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۲۲.

۲. همان، ص۵۱۴.

فناء فی الله

یکی از تالی‌فاسدهای نظریهٔ وحدت شخصیهٔ وجود، قول به فنا در ذات خدای تعالی است. به این معنا که سالک با فانی‌شدن در ذات الله، عین خدا گردیده و اشارهٔ به او، همان اشاره به ذات باری تعالی خواهد بود. در مقام فناء فی الله، هیچ تکثر و تعدد و تشخصی وجود ندارد و وحدت محض است؛ ازاین‌رو تمام اشیا مندک و مستهلک در ذات خدا شده و تنها وحدت باری تعالی نمایان است. یعقوبی قائنی در توضیح بیشتر از مقام عرفانی فناء فی الله تصریح می‌دارد که در این مقام، خالق و مخلوق و امام و مأموم معنا ندارد و در این وادی همگی ذات خدا می‌شوند و شخصی که به این مقام می‌رسد، در واقع به ربوبیت و الوهیت رسیده و اشارهٔ به او، همان اشاره به ذات خدای تعالی است:

> اگر کسی به چنین مقامی (فنا) برسد در آن حال، امام و مأموم معنا ندارد. آنجا که حقیقتا فنا باشد تعین نیست و اگر در همان حال بماند غیر حق (خدا) نیست؛ زیرا آنجا من و تو دیده نمی‌شود، غیر خدا دیده نمی‌شود. هرجا مقام و مرتبه تصور شود، بی‌شک مربوط به عالم کثرت است؛ ولی در عالم وحدت دیگر من و او، مقام و مرتبه معنا ندارد.[۱]

قائنی بارها مدعی می‌شود که از تمام آسمان‌ها عبور کرده و همهٔ مواقف را پشت سر نهاده و به مقام «قاب قوسین او ادنی» و فناء فی الله، یعنی بالاترین مرتبه و مقام در تصوف رسیده است:

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۱۶.

شبی در اثر گفتن ذکر خاصی حال تجردی پیدا کردم. در خواب، خود را در عالمی یافتم که غیر از این عالم بود. پرسیدم اینجا آسمان اول است؟ گفته شد: اینجا از آسمان اول خبری نیست. سؤال کردم: [اینجا] آسمان دوم است؟ پاسخ آمد: اینجا از آسمان دوم هم خبری نیست. از افلاک و یک‌یک‌یک آسمان‌ها هم سؤال کردم [و] همان جواب داده شد. سرانجام در پاسخ به این سؤال که پس اینجا کجاست؟ جواب شنیدم که: اینجا عالمی است که غیر از خدا هیچ‌کس و هیچ‌چیز وجود ندارد.[1]

البته دیدگاه وحدت شخصیهٔ وجود و فناء فی الله فصل مشترک در میان تمام جریان‌های عرفانی ازجمله تصوف حوزوی است. در شاخهٔ دیگری از تصوف حوزوی به‌نام «لاله‌زاریه» که خود را از طریق «هاشم حداد» به سید علی قاضی متصل می‌کند نیز دیدگاه فناء فی الله مطرح شده و تمام لوازم آن پذیرفته می‌شود. قائنی اهل کتابت نبوده و آثار زیادی از ایشان منتشر نشده است؛ اما رهبران جریان لاله‌زاری با تألیف کتب فراوان، تمام ابعاد نظریهٔ وحدت وجود و مقام فناء فی الله را شکافته و تبیین کرده‌اند و در توضیح بیشتر مسئلهٔ فنا باصراحت بیشتری گفته‌اند:

در عالم وحدت و فناء [فی الله] میزی بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سلمان نیست؛ زیرا آنجا خداست و بس، همی اولیای الهی کاملِ پروردگار، از عالم کثرت خارج شده و این مراتب طولی را طی می‌کنند و نهایت به لقای خدا نایل شده و در حرم امن الهی داخل می‌گردند؛ ولی در

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۴۵.

عالم کثرت درجات اهل ولایت متفاوت است.[۱]

محمدحسین طهرانی نیز در توضیح مقام فناء فی الله چنین می‌نویسد:

و پس از فنای در اوصاف، مرحلهٔ سوم از فنا پیش می‌آید، و آن فنای در ذات است، یعنی ذات ولی خدا در ذات خداوند مندک و فانی می‌شود، و وجودش مضمحل می‌گردد، و از او اثری نمی‌ماند، در اینجا هر اسم و رسمی محو و نابود می‌شود، و حضرت حق قائم‌مقام او می‌گردد.[۲]

صلح کل و پلورالیسم دینی

تالی‌فاسد دیگر برای نظریهٔ عرفانی وحدت وجود و موجود، مسئلهٔ صلح کل و «پلورالیسم دینی» است. به این بیان که اگر تمام کثرات را تصویر و نمودی از حقیقت واحد فرض کرده و وجود و حقیقت را در ذات الهی منحصر دانسته و تمام هستی را مظهر و تجلی[۳] خداوند بخوانیم، لاجرم عارف باید عبادت هر شیئی را عبادت و پرستش خداوند بداند؛ زیرا یک ذات واحد است که ظهورات، تجلیات و تعینات متعدد یافته است و حقیقت همهٔ آنها یکی است و همهٔ عقاید بر حق است؛ چراکه هر عقیده‌ای مبین جنبه‌ای از واقعیت است؛ اگرچه آن جنبه بسیار محدود و تحریف

۱. طهرانی، نور مجرد، ص۲۶۳ و ۲۶۴.

۲. طهرانی، امام‌شناسی، ج۵، ص۶۴؛ طهرانی، نور مجرد، ص۴۰۲.

۳. تجلی در لغت به‌معنای به جلوه درآمدن، نمایان‌شدن و ظاهرگشتن است و در اصطلاح عرفانی عبارت است از ظهور و جلوه‌گرشدن مقام ذات حق - که وصف‌ناپذیر و ناشناختنی است - در کثرات و تعینات. پس تجلی عبارت است از ظهور حقیقت غیبی حق (هویت غیبیه) از نهانخانهٔ ذات در آینهٔ مظاهر و ملابس.

شده باشد؛ زیرا اگر عقیده‌ای به‌هیچ‌وجه با واقع منطبق نباشد، اصلاً وجود پیدا نمی‌کند و هیچ خطایی در عالم وجود در کار نیست؛ چراکه هرآنچه موجود است، حق تعالی یعنی وجود، آن را طلب کرده است. بدین‌ترتیب به‌هیچ‌وجه نباید سامری و قوم بنی‌اسرائیل که به گوساله‌پرستی گرویدند را انکار کرد؛[۱] زیرا همگی ذات خدای واحد را عبادت می‌کردند؛ چنان‌که ابن‌عربی نیز لازمهٔ این اعتقادش را پذیرفته و بدان تصریح کرده است.[۲]

سید حسین یعقوبی قائنی نیز از این تالی‌فاسد نظریهٔ توحیدی خود مطلع بوده و آن را می‌پذیرد. ایشان با اشاره به مبنای صلح کل یا پلورالیسم دینی، حقانیت تمام مسالک و مذاهب را پذیرفته و می‌نویسد:

در عالم کثرت، هر کس برای خود راهی دارد، سنخیت روحی مسئلهٔ

---

۱. یکی از صوفیان معاصر در این رابطه می‌نویسد: «غرض شیخ (ابن‌عربی) در این‌گونه مسائل در فصوص و فتوحات و دیگر زبر و رسائلش، بیان اسرار ولایت و باطن است برای کسانی که اهل سرّند. هرچند به‌حسب نبوت تشریع مقرّ است که باید تودهٔ مردم را از عبادت اصنام بازداشت. چنان‌که انبیا عبادت اصنام را انکار می‌فرمودند». (حسن‌زاده آملی، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص۵۱۴).

۲. ابن‌عربی: موسی علیه‌السلام به واقع و نفس‌الامر و به امر توحید اعلم از هارون علیه‌السلام بود. چه اینکه می‌دانست اصحاب عجل چه کسی را پرستش می‌کردند؛ زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آنچه را حکم فرمود، غیر آن نخواهد شد (پس جمیع عبادت‌ها عبادت حق تعالی است ولکن، «ای بسا کس را که صورت راه زد». بنابراین، عتاب موسی علیه‌السلام برادرش هارون علیه‌السلام را از این جهت بود که هارون علیه‌السلام انکار عبادت عجل می‌نمود و قلب او چون موسی علیه‌السلام اتساع نداشت. چه اینکه عارف حق را در هر چیز می‌بیند بلکه او را عین هر چیز می‌بیند. «و العارف المکمل من رأى کل معبود مجلی للحق یعبد فیه؛ عارف مکمل کسی است که هر معبود را (خواه مشروع و خواه نامشروع) مجلای حق می‌بیند که حق در آن مجلا پرستش می‌شود». (همان).

غیرقابل انکاری بوده و در سر هر کسی راه خاصی است که اگر آن را در خود بیابد، سیر برای او بسیار آسان خواهد شد.[۱]

امام‌شناسی

یکی دیگر از عقاید صوفیانهٔ یعقوبی، مسئلهٔ ولایت نوعیه و عدم انحصار امامت و ولایت در دوازده امام است. از نظر ایشان، مقام ولایت و امامت در ائمهٔ اثناعشر علیهم‌السلام منحصر نیست و هر انسانی بعد از سیر و سلوک و رسیدن به مقام فناء فی الله، می‌تواند رخت امامت بر تن کرده و به مقام ولایت دست یابد و به‌عنوان باب الله نایل آید. در این صورت است که انسان‌های دیگر با تمسک، توسل و ارادت‌جستن به او باید سلوک کرده و برای رسیدن به خداوند و فنای در ذات او تلاش کنند.

قائنی در عبارت زیر تصریح می‌کند که هر کس می‌تواند به مقام امامان دست یافته و باب الله گردد و همچون دیگر صوفیان، کسب ولایت و امامت را بعد از رسیدن به مقام فناء فی الله عنوان می‌کند:

> خلاصهٔ آن چیزی که بنده عرض می‌کنم، همان مرحلهٔ فنا است. یعنی اگر انسان صفات بشری را کنار بگذارد و صفات جزئی او در صفات کلی حق محو شود و وجود جزئی‌اش در وجود کلی فانی گردد، جلوه‌گاه حق می‌شود و وضع دیگری پیدا می‌کند و چنین کسی باب الله می‌شود. سلمان نه معصوم بود و نه امام، درعین‌حال «باب الله» شد. اگر سلمان بتواند به اینجا برسد، دیگران هم

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۳۹.

می‌توانند؛ اختصاص به او ندارد.[۱]

صاحب ولایت مطلقه کسی است که قیوم تمام ماسوی‌الله است ... عارف به خدا در واقع همان ولی خداست.[۲]

ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام ابواب الله هستند ... جابر باب امام بود، ولی سلمان به‌واسطه امیرالمؤمنین علیه‌السلام باب الله شد.[۳]

تسلیم‌شدن نزد مرشد و پیروی محض از او

یکی از اعتقادات صوفیان که ذیل «ولایت نوعیه» مطرح می‌شود، لزوم تمسک به مرشد و دست ارادت‌دادن به خضر طریق برای سیر و سلوک عرفانی است که این اعتقاد در زمرهٔ باورهای اجماعی و مورد قبول تمام فرق صوفیه قرار می‌گیرد. آنها بر این باورند که برای گذر از گردنه‌های پرپیچ‌وخم سلوک، ضروری است که دست ارادت به یک راه بلد، ولی یا قطب داده شود؛ ازاین‌رو، تمام صوفیان موظفند در برابر پیر خود «کالمیّت بین یدی الغسال»[۴] باشند؛ یعنی مانند مرده‌ای باشند در مقابل مرده‌شور که توانایی کوچک‌ترین اظهار نظر و مخالفت و حرکتی را ندارند. مرشد بر نفوس، اموال و تمام شئون مریدان خود ولایت دارد و خطای او از صواب مرید نافع‌تر و بهتر است.

مرید باید از هرگونه اعتراض، بلکه حتی پرسش از حکمت فرامین مرشد، لب فروبسته و تمام منویات وی را بر دیدهٔ منت گذارد؛ حتی اگر اوامر و

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۱۵.

۲. همان، ص۵۱۲ و ۵۱۳.

۳. همان، ص۵۱۴.

۴. ملاصدرا، کسر أصنام الجاهلیة، النص، ص۲۲۳؛ ترمذی، ختم الاولیاء، ص۴۹۶.

نواهی شیخ مخالف نصوص دین و شرع مقدس اسلام باشد.[۱] چنان‌که در داستان مشهور در اولین ملاقات شمس تبریزی با جلال‌الدین محمد مولوی، شمس از او درخواست نامشروعی مبنی بر آوردن شاهد و شراب نمود و مولوی بدون تأمل و مکث آنها را حاضر کرد و بعد از این اظهار، تسلیم بود که توانست خود را در سلک مریدان شمس وارد سازد.[۲]

---

۱. سلطان محمد گنابادی قطب و مؤسس فرقهٔ «سلطان‌علی‌شاهی گنابادی» در این رابطه با استشهاد به داستان خضر و موسی علیهما السلام چنین می‌نویسد: «زبان اعتراض بر گفت و فعل شیخ ببندد که آنچه او کند به تحدیث ملک و الهام دل کند و حکمتش را خود بر تو ظاهر سازد. قال فان اتبعنی فلاتسئلنی عن شی حتی احدث لک منه ذکرا و اگر سبقت گیرد و تسرع در مسئلت نماید به جواب هذا فراق بینی و بینک متبلا گردد؛ زیرا که اگر شیخ منصوب از جانب خدا باشد، یقین داند که آنچه او کند و گوید، موافق شرع و مخالف هوای باشد اگرچه در نظر او مخالف نماید». (گنابادی، سعادت‌نامه، ص۱۱۱).

۲. افلاکی که کتاب مناقب العارفین را زیر نظر نوهٔ مولوی تألیف کرده است، با سند متصل داستان مذکور را این‌گونه از زبان فرزند مولوی شرح می‌دهد: «روزی مولانا شمس‌الدین بطریق امتحان و ناز عظیم از حضرت والدم شاهدی التماس کرد؛ پدرم حرم خود (همسر یا مادر)، خاتون را که در جمال و کمال جمیلهٔ زمان و سارهٔ ثانی بود و در عفت و عصمت مریم عهد خود، دست بگرفته در میان آورد؛ فرمود که او خواهر جان من است نمی‌باید؛ بلک نازنین شاهد پسری می‌خواهم که به من خدمتی کند؛ فی‌الحال فرزند خود سلطان ولد را که یوسف یوسفان بود پیش آورد و گفت: امیدست که به خدمت و کفش‌گردانی شما لایق باشد؛ [شمس] فرمود که او فرزند دلبند من است؛ حالیا قدری اگر صهبا (شراب انگور) دست دادی اوقات به‌جای آب استعمال می‌کردم که مرا از آن ناگزیرست؛ همانا که حضرت پدرم بنفسه بیرون آمده دیدم که سبوئی از محلهٔ جهودان پر کرده و بیاورد دیدم که مولانا شمس‌الدین فریادی برآورد و جام‌ها را بر خود چاک زده سر در قدم پدرم نهاد و از آن قوت و مطاوعت امر پیر حیرت نمود؛ فرمود که بحق اول بی‌اول و آخر بی‌آخر که از مبدأ عالم تا انقراض جهان مثل تو

مریدان باید در بی‌ارزش‌ترین و کوچک‌ترین اعمال و افعال روزمرهٔ زندگی، بلکه حتی در امتثال واجبات شریعت هم ابتدا اذن و رضایت مرشد را کسب کنند؛ درغیراین‌صورت عمل آنها نه‌تنها باطل است، بلکه به دوری از حقیقت و معرفت منجر می‌شود. یعقوبی قائنی این قاعده را به‌خوبی رعایت کرده و دیگران را به پیروی از آن ملزم می‌کند و از استاد طریقتی خود، انصاری همدانی، چنین نقل می‌کند:

آقای انصاری می‌فرمود: کسانی هم که با وی (لاری) معاشرت دارند باید نسبت به او تسلیم باشند و الا استفاده‌ای نخواهند برد. گرچه من کلی این مطلب را قبول داشتم که اگر انسان نسبت به استاد خود تسلیم نباشد، استفاده‌ای نمی‌برد؛ لکن مصداق آن برایم روشن نبود.[1]

پیروی محض از مرشد

سید حسین یعقوبی قائنی اشاره دارد که اگر در سلوک عرفانی تبعیت محض از مرشد و مراد وجود نداشته باشد، انسان به هیچ مقام و مرتبه‌ای نخواهد رسید. وی معمولاً گزاره‌های اعتقادی صوفیانه را ضمن بازگویی یک داستان و خاطره از زندگانی و سیرهٔ خویش بیان می‌دارد؛ در این مسئله نیز داستان یکی از مریدان خود را نقل می‌کند که نسبت به ایشان کاملاً تسلیم و عبد محض نبوده و همچون المیت بین یدی الغسال نشده بود و گاهی

➲ سلطانی دلدار محمد خو در جهان وجود نه آمد و نخواهد آمدن و همان‌دم سر نهاده مرید شد». (جامی، نفحات الأنس، ص۵۳۸؛ افلاکی، مناقب العارفین، ج۲، ص۶۲۲.

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۴۸.

اوقات به مطالب و دستورات او اشکال کرده و یا سؤالاتی می‌پرسید:

برخی از مطالبی که می‌گفتم اشکال می‌کرد و پس از آنکه جواب او را می‌دادم اشکال دیگری مطرح می‌نمود ... بنده دیدم چنین کسی نمی‌تواند به‌خوبی بهرهٔ معنوی ببرد؛ ازاین‌رو به او گفتم: اینجا کلاس درس نیست که بخواهم افکار و گفته‌های این و آن را نقل کرده و برای هر مطلبی جداگانه دلیل و برهان اقامه کنم، بلکه غرض از این جلسات موعظه و تنبه و به‌دست‌آوردن بهرهٔ معنوی است؛ لذا اگر در مقام مباحثه و اشکال‌کردن باشی، نمی‌توانی بهره‌ای ببری.[1]

ادعای ملاقات با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

کسانی که در زمان غیبت کبرا توفیق تشرف به محضر حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را پیدا می‌کنند تا آخر عمر لب فرو بسته و آن را برملا نمی‌کنند و از آن واقعه، دکان و دستگاهی برای طرح دعاوی غریبه و اغوای مردم نمی‌سازند؛ اما یعقوبی قائنی از این قاعده تبعیت نکرده و بارها مدعی رؤیت و شهود حضرات معصومین علیهم‌السلام ازجمله حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شود و از آنها دستورالعمل و ذکر و وردهایی اخذ می‌کند. او با دستاویز قراردادن همین دعاوی، بسیاری از مردم را به‌خود جذب می‌نماید. به‌عنوان نمونه، ایشان بعد از مراجعه به کتاب غیرمعتبر و غالیانهٔ رَجب بُرسی، ختمی را که مخالف سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است را دنبال کرده و با انجام یک دوره ترک حیوانی (نخوردن گوشت)، مدعی رؤیت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شود:

به‌دنبال مشکلات مادی به این فکر افتادم که از خدای متعالی

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۸۵.

وسیله‌ای چون اسم اعظم یا دعای مستجاب بخوانم ... تا اینکه به ختم زیر برخورد: و من خواص الفاتحة أنه من قرأها مع صوم و قطع حیوان أیام في کل یوم (۱۵۱۱) مرّة و صلّی علی محمد و آله هذا العدد لا یطلب شیئا إلّا وجد فیها. آن را پسندیده، زحمتش را بر خود هموراه نموده و مشغول شدم. البته این‌گونه ختومات خطراتی نیز دارد و مصون‌ماندن از آن در گرو اذن استاد است ... روز هفتم حال بسیار فوق‌العاده عجیبی پیدا کردم که می‌توان گفت یک نوع مشاهدهٔ معنوی نسبت به وجود مقدس امام زمان عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریف بود ... بعدها این حال را برای آقای انصاری عرض کردم. ایشان آن را امضا نموده و فرمود: تشرف حقیقی همین است. این را می‌گویند تشرف نه آن چیزی که مردم می‌گویند.[1]

ستایش از نفس

یکی از ویژگی‌ها و صفات رایج در میان مشایخ و اقطاب صوفیه، تمجیدهای افراط‌آمیز و ستایش‌های غلوگونه از خویشتن است؛ به‌طوری که در این بین می‌توان کتاب سفینة الصادقین را ستایش‌نامهٔ سید حسین یعقوبی قائنی از نفس خود نیز عنوان داد. ایشان در این نوشتار، خود را سلیمانی معرفی می‌کند که زمین، آسمان، ملک و فلک را در ید قدرت داشت و تمام کائنات و بنی‌انس و بنی‌جان را در قبضهٔ خود می‌دانست. به‌عنوان مثال، نقل می‌کند که به یک جن‌گیر خبره می‌گوید:

حاضرم دستور دهم تا جنیان حاضر شوند و تو بدون اینکه ریاضتی

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۴۴۸ و ۴۹۱.

کشیده باشی آنها را ببینی.[۱]

همچنین دربارهٔ احضار جن و به‌سخن‌درآوردن یک جن می‌گوید:

به او گفتم: به اذن آسید حسین با من حرف بزن... گفت: من یکی از مرتاضین مسلمان جن هستم.[۲]

یعقوبی قائنی خود را در کسوت یک قطب صوفی معرفی می‌کند. قطب نزد صوفیان، مرکز ثقل هستی است؛ لذا حتی نزول باران و رحمت الهی نیز باید طبق مشیت او باشد. وی می‌گوید:

متوجه شدم تا خود نخواهم قطره‌ای باران نخواهد بارید؛ لذا با خیال راحت کنار نهر فرات نشسته و مطمئن قطره‌ای باران نخواهد بارید.

همچنین نزول عذاب الهی و عقوبت مردم نیز در حیطهٔ ارادهٔ قطب و با اجازهٔ وی است. ازاین‌رو، یعقوبی دربارهٔ زلزلهٔ قائنات به اقوام خود چنین می‌گوید:

تا من اینجا هستم یک خشت یا یک ذره خاک از اتاق فرو نمی‌ریزد. یکی از اقوام گفت: آقا! اگر زلزله‌ای مثل زلزله اول شد و شما نترسیدید آن وقت معلوم می‌شود که راست می‌گویید. گفتم: اگر غیر از این شد شما اصلا مرا مسلمان ندانید.[۳]

همچنین بیماران لاعلاج یا صعب‌العلاج با گوشهٔ چشم و عنایت قطب

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۹۵.

۲. همان، ص۶۷۲.

۳. همان، ص۴۸۲.

درمان می‌شوند و جناب یعقوبی قائنی دربارهٔ یکی از بستگانش که مدت طولانی در حالت اغما و بیهوشی بود می‌گوید:

توجهی به او کرده، نامش را بردم و به‌طور غیرعادی گفتم: پاشو! بلافاصله برخاست و نشست.[۱]

وی خود را مسیطر به تمام آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه، عوالم و ازمنه و امکنه می‌دانست و در ادعای عجیب بعدی، حفظ جان امام خمینی رحمه‌الله بعد از واقعهٔ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ش. را نتیجهٔ دعای خود می‌داند؛ چنان‌که اگر ایشان چنین دعایی را به‌سوی خداوند متعال نمی‌کرد، حتما ایشان را به شهادت می‌رساندند. در سخن دیگری با یک غیب‌گویی، مدعی دیدن آینده شده و دربارهٔ امام خمینی رحمه‌الله به اطرافیان خود می‌گوید:

بنده معتقدم که ایشان به فوت طبیعی از دنیا خواهند رفت.[۲]

وی تنها مدعی خبردادن از آینده و غیب نبود، بلکه از امور نهفته در سویدای قلب اشخاص نیز خود را مطلع نشان داده و در مواردی، اشخاص را از این خواست قلبی‌شان آگاه می‌کرد.[۳]

باری؛ سید حسین خود را مستجاب‌الدعوه می‌دانست. البته مستجاب‌الدعوه‌ای که برای تحقق اراده‌اش حتی به دعاکردن نیاز نمی‌دانست و صرف به زبان‌آوردن نام خدا موجب تأثیر می‌شد؛ لذا دربارهٔ داستانی پیرامون پنچرشدن ماشین در حال حرکت، می‌نویسد:

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۶۱۰.

۲. همان، ص۵۰۲.

۳. همان، ص۵۶۹.

با توجه خاصی گفتم یا الله؛ به محض گفتن اسم جلاله ماشین درست در کنار پرتگاه متوقف شد.[۱]

از ادعای درک صفات ذات الهی تا قدرت بر احیاء و اماته

یعقوبی حتی پا را از این هم فراتر نهاده و در راستای ادعای علم غیب، می‌گوید تمام علم ذاتی خداوند تبارک و تعالی را درک کرده و چشیده است! ادعایی که حتی ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام نیز برای خود عنوان نمی‌کردند؛ اما او باصراحت تمام می‌گوید:

حالی پیدا کردم که قابل وصف نیست، همین‌قدر می‌توانم بگویم که نحوهٔ علم حق تعالی را درک کردم، سر تا پا علم بودم و همهٔ وجودم درک شده بود. در آن حال متوجه شدم که علم حیات است و معنای حیات را درک کردم ... دیدم علوم سیل‌آسا به قلبم ریخته می‌شود.[۲]

قائنی که خود را هادی و مرشد همگان می‌دانست، دربارهٔ وِجههٔ هدایتگری خود می‌گوید که مختصر تماسی با او برای هدایت و ارادت‌ورزی کافی بود:

افراد عادی حتی تارک‌الصلاة همین که با بنده مختصر تماسی می‌گرفتند، چگونه در مقام خدمتگزار و فداکاری برمی‌آمدند؛ درحالی‌که بنده را با آنها کاری نبود.[۳]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۶۷۵.
۲. همان، ص۲۲۹.
۳. همان، ص۴۵.

ایشان حتی اماته و احیا را نیز به اراده و خواست قلبی خود منوط کرده و در ماجرای مرگ فرزندش اشاره می‌کند که بعد از رضایت قلبی او، پسرش قبض روح شد:

> باید راضی شوم که او بمیرد ... من هم گفتم خدایا راضی شدم بلافاصله محمد از دنیا رفت.[۱]

کشف حقانیت با خواب و مکاشفه

ایشان سپس اشکال اصلی و اساسی مرید خود را تسلیم‌نشدن نزد خود خوانده و می‌نویسد:

> مشکل اصلی‌اش این است که نسبت به حقیر اطمینان پیدا نکرده و معلوم است که هرکس اعتقاد و اعتماد نداشته باشد، نمی‌تواند استفاده ببرد، لذا به او گفتم: اگر از ناحیهٔ امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف مطلبی دربارهٔ حقیر برای شما روشن شود آیا تردید شما برطرف می‌شود؟ گفت: بله. دستورالعملی به وی دادم و گفتم این عمل را انجام بده تا در خواب یا بیداری خدمت آن حضرت مشرف شوی و تکلیف خود را از ایشان بپرسی. آنگاه اگر حضرت فرمودند گفته‌های این سید را بپذیر، دیگر تسلیم باش و شکی به‌خود راه نده، و اگر فرمودند دور او را خط بکش، مرا مطلع کن تا بنده نیز برای خود فکری کنم. گفت: در همان حال بیداری ناگهان دیدم گویا مرا به‌جایی می‌برند. به‌سرعت سیر می‌کردم به‌طوری که می‌دیدم شهرها یکی پس از دیگری از زیر پایم می‌گذرند ... آنگاه به اتاقی مملو از نور وارد شده

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۲۶۳.

و متوجه شدم امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در آنجا مشغول کتابت می‌باشند وقتی به خدمتشان مشرف شدم درحالی‌که چندان اعتنایی به من نداشتند، سه مرتبه فرمودند: تو حرف ایشان را بشنو ... گفتم: از این پس اگر بخواهی استفادهٔ معنوی ببری، باید حرف بشنوی و در مقام اشکال‌کردن نباشی.[1]

قائنی در پایان می‌نویسد:

مخفی نماند آن‌طور که می‌بایست پذیرش نداشت و گاهی مخالفت‌هایی می‌کرد و از پیش خود به دستورالعمل‌هایی که باید با اجازه انجام می‌گرفت مشغول می‌شد... روزی خود او نقل کرد: بدون اطلاع شما یک اربعین زیارت عاشورا مشغول شدم و بعد از آن حالاتی پیدا کردم و به این فکر افتادم که از کجا معلوم است آسید حسین به مقاماتی که من نایل شده‌ام رسیده باشد؟ همین که این خیال در من پیدا شد، اجانین بر سرم ریخته و مرا کتک زدند و دیگر نفهمیدم چه شد، جز آنکه وقتی به‌هوش آمدم خود را در بیمارستان بستری دیدم.[2]

براساس این داستان، یعقوبی قائنی سعی دارد با استناد به یک خواب و مکاشفه، حقانیت خود و حجیت کلامش را به مریدی که هنوز تسلیم محض نشده بود، ثابت کند تا او زین پس از دَرِ سؤال‌پرسیدن و مخالفت‌کردن با اوامرش درنیامده و هرچه می‌گوید را بی‌کم‌وکاست بر دیدگان نهاده و فرامین

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۸۷.

۲. همان.

استاد را موبه‌مو امتثال نماید. اما باید توجه داشت که در این داستان، عملکرد و رویکرد وی با دیگر فرقه‌های معاصر مانند جریان انحرافی احمد الحسن یمانی یکسان است. احمد الحسن که چندی است با ادعای موهوم یمانی و امامت، بسیاری از مردم عادی و حتی طلاب حوزه‌های علمیه ایران و عراق را در دام انحراف گرفتار کرده و بخش مهمی از جامعۀ شیعی را به گمراهی و انحراف کشانده است، دقیقا از همین شیوه برای جذب مریدان استفاده می‌کند.

احمد الحسن و رهبران فرقۀ یمانی، ابتدا یک دستورالعمل، ذکر یا ورد صوفیانه‌ای را به مخاطبان می‌دهند و سپس می‌گویند حقانیت، حجیت و درستی ادعای احمد الحسن در خواب یا مکاشفه‌ای برای شما مشخص خواهد شد. مخاطب و مرید نگون‌بخت نیز غافل از شیطانی‌بودن ذکر و تصرفات نفسانی احمد الحسن، آن را انجام داده و در یک مکاشفه و شهود، مدعی رؤیت یکی از معصومین و ارجاع او به احمد الحسن می‌شود.

تمرکز ذهن و فکر

عرفان‌های کاذب و نوظهور، یکی از مهم‌ترین مراحل و مقاطع در سیر و سلوک را تمرکزدادن به ذهن و تقویت قوۀ خیال می‌دانند. هرکدام از این عرفان‌ها، راه به‌خصوصی را برای متمرکزساختن ذهن پیشنهاد می‌کنند. به‌عنوان مثال در عرفان‌های شرقی، برای همین منظور به یوگا پرداخته می‌شود و در عرفان‌های غربی به انجام مدیتیشن دستور داده می‌شود. صوفیان فرقه‌ای در اسلام، مانند نعمت‌اللهیه گنابادیه، توجه به صورت مرشد و قطب خود را بهترین راه برای تمرکز حواس می‌دانند (لذا تمثیل

اقطاب خود را در ابتدای کتب و آثار خویش ترسیم می‌کنند تا چهرهٔ آنها در دسترس همهٔ مریدان باشد) و برخی طریقت‌های حوزوی معاصر نیز خیره‌شدن دقایق زیادی به شمع یا اشیای ثابت دیگری را پیشنهاد می‌کنند؛ اما یعقوبی قائنی مانند دیگر صوفیان فرقه‌ای، توجه و تمرکز به چهرهٔ خود را برای مریدان و پیروانش تجویز و توصیه کرده و از آنها می‌خواهد هرچه بیشتر نسبت به وی توجه و عنایت داشته و غرق در احوال و اعمال وی شوند:

> به او گفتم ... هرچه دربارهٔ من سؤال کنی برایت خوب است و غرضم از توصیه‌ای که به او کردم این بود که هرچه بیشتر متذکر حقیر شود، خیال او خودبه‌خود هضم می‌شود و ممکن است کم‌کم به‌طور کلی محو گردد.[1]

ایشان برای تمرکزکردن ذهنش، توجه به یک نقطه را مدنظر قرار داده بود و می‌گوید:

> راه‌هایی از سوی بزرگان برای جمع‌شدن فکر پیشنهاد شده است ... من در آن ایام معمولاً هنگام خوابیدن با حالت توجه می‌خوابیدم. توجهی که در آن وقت داشتم این بود که ابتدا خود را متوجه یک نقطه می‌کردم؛ در نتیجه از خود غافل شده و افکارم جمع می‌شد.[2]

تصرف در ذهن و نفس مریدان و مردم

یکی از اعمال انحرافی سید حسین یعقوبی قائنی که بسیار در کتاب

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۳۴.

۲. همان، ص۳۲۵.

خود با افتخار بازگو نموده است، تصرف در ذهن و روح انسان‌های اطراف خود و مریدانش است. باید دانست همان‌طور که تصرف در مال و عِرض غیر حرام است، تصرف در مغز و روح و روان آنها نیز به طریق اولی جایز نیست؛ چراکه به‌طور مستقیم به تأثیرگذاری غیرارادی و غیراختیاری بر آنها منجر می‌شود و پندار موهوم و غلطی را به این افراد القا می‌کند.

آقای قائنی و دیگر عرفا، با تحمل برخی از ریاضت‌ها و سختی‌دادن به بدن، قدرت تصرف در ذهن و روح مردم را به‌دست آورده و این دخل و تصرف‌های نامشروع را در انسان‌های اطراف خویش انجام می‌دهند تا از این طریق بتوانند آنها را مرید و پیرو، و تسلیم بی‌چون‌وچرای خویشتن سازند و چنان‌که خود اشاره دارد، گاهی اوقات این تصرفات، مخاطب نگون‌بخت را به مرتبهٔ جنون و اغما نیز می‌کشاند. آقای قائنی می‌گوید:

> یک شب با چند تن از طلاب به کنار دجله رفتیم ... گفتم رفقا آیا این قضایایی که از مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که مثلاً گاهی شب‌ها چندین مرتبه از عظمت خدای متعال غش می‌کردند چه بوده است مولا چه چیز را درک می‌کرده‌اند که ما نمی‌فهمیم. چون این مطلب را اندکی با توجه مطرح ساختم، همین که کلامم به اینجا رسید، ناگهان یکی از آنان که شیخ محمود نام داشت، دماغش تیر کشید رنگش زرد شد و حالت موت به او دست داد. من دیدم گویا دارد می‌میرد! خودش گفت: آقا طاقت ندارم لذا فورا رشتهٔ کلام را تغییر داده ... تا حالش عادی شد.[۱]

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۴۷.

همین که کلام من به اینجا رسید، زائری که کنار ایوان نشسته بود ناگهان گفت آخ! و محکم با دست به پیشانی خود زد و دراز کشید ... و گفت: آقا سید با این حرفایت او را کشتی ... .[1]

قائنی در نقل یکی دیگر از تصرفات نامشروع خود در نفس مخاطبین، به‌حدی اعتقاد و باورهای آن فرد را منقلب می‌سازد که از جا برخاسته و به قائنی اظهار ارادت می‌کند و حتی به سجده می‌افتد:

یک‌دفعه به‌طور غیرمنتظره منقلب شد و برخاست و صورت مرا بوسید. سپس به سجده افتاد و مدتی گریه کرد ... در این موقع احساس کردم نسبت به حقیر مقداری عقیده پیدا کرده و از بسیاری از آنچه به آن پایبند بود و آن را برای خود چیزی می‌دانست، دست برداشته.[2]

یعقوبی قائنی اذعان می‌دارد گاهی اوقات این تصرفات در ذهن و خیال مریدان و اطرافیان او به مرتبه‌ای می‌رسید که برای آنها حکم امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف را پیدا می‌کرد. ایشان دربارهٔ ملاقات با آقای ملاآقاجان زنجانی می‌گوید:

روزی با همان حال ظهور نفس با ایشان گرم گرفتم و این ارتباط گرچه در مرتبهٔ فوق طبیعت بود، درعین‌حال خوب می‌فهمیدم که در مرتبهٔ تعین خویش با او تماس می‌گیرم؛ ولی احساس می‌کردم ایشان در ادراک خود آن را امام زمان می‌بینند. نه اینکه مرا امام زمان بداند، بلکه ایشان آن معنایی را که از ناحیهٔ بنده ظهور داشت و

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۴۸، ۵۷۱ و ۶۴۳.

۲. همان، ص۵۳۴.

می‌دانستم ظهور نفس است، امام زمان می‌دید حتی گاهی که با ارادهٔ خود امساک می‌کردم، خطاب به آن معنا می‌گفت: مولا جان، محبوب جان، چرا فیض خود را از ما مضایقه می‌کنی؟ و وقتی اقبال می‌کردم و بیشتر به او توجه می‌نمودم شاد می‌شد.[۱]

وی در یکی دیگر از تصرفات خود، به‌حدی در خیال مرید صورت‌سازی‌های باطل ایجاد می‌کند که برای او، شبههٔ ربوبیت و الوهیت قائنی مطرح می‌شود و تا مرز سجده‌کردن و پرستیدن وی پیش می‌رود:

همان‌طور که آنها مشغول گفتگو بودند، باطنا به او توجهی کردم. او بلافاصله سخنش را قطع کرد و نگاهی به اطراف انداخته، مؤدب و دوزانو نشسته و با حالی عجیب و لحن خاصی گفت: لا اله الا الله و نزدیک بود به سجده بیفتد. من دیدم او آنقدر ضعیف است که توجه نفس من برای او جلوهٔ توحید شده و اگر سجده کند در واقع، ندانسته به من سجده کرده است؛ لذا آن توجه را قطع کردم.[۲]

تشخیص چهره و صفات زنان

یکی دیگر از ادعاهای عجیب یعقوبی قائنی، توانایی رؤیت چهرهٔ زنان و تشخیص میزان سن و حتی بکارت آنهاست. وی بعد از اینکه به گمان خود، مراحل سلوک را پشت سر گذاشت، به این توانایی دست یافت که بدون نظر به صورت خانم‌ها، سن و سال، زیبایی و زشتی و حتی بکارت و عدم بکارت آنها را تشخیص دهد! یعنی چهرهٔ زنان محجبه که با نقاب یا برقع از

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۵۰۶.

۲. همان، ص۵۵۶.

کنارش عبور می‌کنند، برای او آشکار و نمایان می‌بود. عجیب‌تر اینکه او از وجود این زنان محجبه و چادری لذت خاصی می‌برد و با تصرف در ذهن و روان آنها، این زنان را به‌سوی خود جذب می‌کرد؛ چنان‌که خود می‌نویسد:

> به کنار جاده آمده منتظر آمدن ماشین ایستادم؛ دو بانوی محجبه نیز در آنجا به انتظار ماشین ایستاده بودند. ناگهان بنده متوجه شدم بدون اینکه نگاه کنم می‌فهمم که یکی از آنها پیرزن و دیگری دختر و بسیار زیباست ... اتفاقا در داخل اتوبوس نیز آنها پشت سر من نشستند و با اینکه به هیچ‌کس نگاه نمی‌کردم، از وجود آنها یک لذت خاصی می‌بردم ... اگر ایمان زیاد شود، انسان از هر چیزی که پرتو وجود به آن تعلق گرفته باشد لذت می‌برد... به هر حال وقتی پیاده شدیم یکی از آنها که جوان‌تر بود، بدون مقدمه برای خداحافظی جلو آمد و گفت: ابوهاشم! فی امان الله! گویا او نیز از حال حقیر متأثر شده بود.[۱]

البته وی پیش‌تر نقل کرده بود که در دروان تحصیل دروس طلبگی در نجف اشرف، از برخی رفقایش آموزش دیده بود که به حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفته و برای یافتن زنان صیغه‌ای به آنها نگاه کند که البته خود متوجه می‌شود این اعمال و رفتارها انحرافی و شیطانی بوده و باید آن را ترک کند:

> به همان محلی که تعیین شده بود رفتم و کمی ایستادم. چند نفر از خواهرها از کنارم رد شدند و تصادفا به من نگاه کردند. من هم بنا به دستور جناب شیخ به آنها نگاه کردم. ناگهان متوجه شده با خود

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۳۰۶.

گفتم: ای دل غافل! از کجا که این زن‌ها بی‌همسر باشند، شاید این یک توطئهٔ شیطانی باشد. هرچه خواستم از آن محل دور شوم گویا هیچ قدرتی در خود احساس نمی‌کردم و معلوم شد که در دست ابلیس گرفتار شده‌ام.[۱]

خاتمه

طریقت عرفانی موسوم به یعقوبیه، به رهبری سید حسین یعقوبی قائنی، یکی از مکاتب تصوف حوزویِ معاصر است که در غالب اصول اعتقادی و سلوک عملی از اندیشه‌های فرقهٔ تصوف پیروی می‌کند. راه و روش کلی در سلوک پیروان این طریقت، عشق‌محوری و جمال‌گرایی بوده و سلوک سالکان آن بر اصل «تعشق» استوار است؛ ازاین‌رو، قاعدهٔ «المجاز قنطرة الحقیقة» و باور به «عشق مجازی»، در قاموس اعتقادی پیروان این فرقه جایگاه ویژه‌ای دارد.

در این پژوهش با استناد به سخنان و گزارش‌های شخصِ سید حسین یعقوبی قائنی در کتاب سفینة الصادقین، اثبات شد که ایشان در مسئلهٔ توحید به وحدت وجود باور داشته و آموزهٔ امامت شیعی را به نظریهٔ ولایت نوعیهٔ مطرح در تصوف تفسیر می‌کند و تسلیم‌شدن و تبعیت محض از استاد طریقت را اصلی محوری و اساسی در سلوک طریقتی می‌خواند.

نکتهٔ حائز اهمیت این است که شیوهٔ سلوک و مبانی اعتقادی یعقوبی قائنی، همچنان توسط مریدان و شاگردانش پیگیری و ترویج می‌شود و

---

۱. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، ص۱۰۹.

این‌گونه نیست که با رحلت ایشان، باورها و کردارهایش نیز رخت بسته و به فراموشی سپرده شده باشد. ازاین‌رو، نقد و بررسی این مکتب و سنجش اصول آن با مبانی اعتقادی تشیع نباید مورد غفلت واقع شده و به گمان رحلتِ سرکردۀ این جریان، از رویکرد انتقادی و مواجهۀ جدی نسبت به آرای او چشم‌پوشی کرد.

منابع

۱. افلاکی، احمد، مناقب العارفین، بی‌نا، آنکارا، ۱۹۵۹م.

۲. ترمذی، محمد، ختم الاولیاء، مصحح: عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، مهد الآداب الشرقیة، چاپ دوم،۱۴۲۲ق.

۳. تنکابنی، محمد، قصص العلماء، تهران، علمیه اسلامیه، بی‌تا.

۴. تهرانی، محمد حسین، روح مجرد، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ نهم،۱۴۲۹ق.

۵. حسن‌زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.

۶. شمس تبریزی، محمد، مقالات، تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، تهران، انتشارات قیام،۱۳۵۶ش.

۷. عراقی، فخرالدین، لمعات، تهران، آیت اشراق،۱۳۹۷ش.

۸. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، کسر اصنام الجاهلیة (عرفان و عارف نمایان)، ترجمه محسن بیدارفر، تهران، الزهراء، چاپ سوم،۱۳۷۱ش.

۹. یعقوبی قائنی، سفینة الصادقین، قم، گنج معرفت، چاپ اول،۱۳۸۴ش.

تصـوف حوزوی یکی از جریـان‌های مدعی عرفان و معنویت معاصـر در ایــران است که درلباس دین و در پوشش دیانت و مذهب، تا عمیق‌ترین لایه‌هـای فرهنگ و آداب و رســوم جامعه نفوذ کـرده است و بـاورها و اعتقادات صوفیانه را به اســم عرفان ناب شیعی به کـام عرفان جویان می‌ریزد. این نوشـتار به بازخوانی افکار و بـاورهـای یکی دیگر از شخصیت‌های این جریان یعنی آقای سید حسین یعقوبی قائنی می‌پـردازد.

گروه مطالعاتی فراسو